

اخلاص رمز قبولی اعمال



محمد تقی صرفی پور



مقدمه

بعد از حمد و سپاس خداوند حکیم و صلوات و درود بیکران بر محمد مصطفی و اهل

بیت طاهرینش

قران کریم و اهل بیت علیهم السلام به انسان هشدار داده اند که باید اعمال صالح برای فقط خدا باشد و اگر در آن نیت دیگری مانند خودنمایی و ریاکاری باشد خداوند ان را قبول نمی کند و انسان در قیامت دستش خالی خواهد بود. فقط اعمالی که با اخلاص باشد قبول می شود.

اینکه انسان عبادت را برای غیر خدا انجام دهد در حقیقت توهین به خداوند خالق جهان هستی کرده است و سزاوار عذاب هست.

آدم مخلص هیچگاه هیچ عملی را برای رضایت مخلوق انجام نمی دهد و در تمام عمرش فقط هدفش جلب رضایت الهی است همانند پیامبران و امامان و اولیاء خدا. خداوند در قران از بعضی از پیامبران مانند یوسف نبی تعریف کرده و فرمود آنها بنده مخلص بوده اند.

در این کتاب درباره اهمیت اخلاص و مصادیق آن و داستانهایی از بندگان مخلص مطالب مفیدی آورده ایم امید است مورد استفاده خوانندگان محترم قرار گیرد.

تابستان ۹۹- کرمانشاه

اخلاص رمز قبولی اعمال

اخلاص در اصطلاح بمعنی کار برای خدا کردن و فقط او را در نظر داشتن و همه عبادات و اعمال را وسایلی برای نزدیکی به خدا دانستن است.

از پله های ترقی مؤمن بسوی درجات عالیه داشتن اخلاصی است که انسان را از شیاطین دور کرده و به خدا نزدیک نماید لذا شیطان قسم خورد که:

((لاعوینهم اجمعین الا عبادک المخلصین))

همه بندگانت را گمراه می نمایم مگر بندگان مخلصت را.

آثار اخلاص چند چیز است یکی رسیدن به معرفت و بصیرت و حکمت در سایه اخلاص که رسول اکرم (ص) فرمود:

((من اخلص لله اربعین صباحا فجرالله ینایع الحمه من قلبه علی لسانه))

کسیکه چهل روز اخلاص پیشه کند خداوند برای او می گشاید چشمه های حکمت را از قلبش به زبانش.

دوم پیروزی و موفقیت است که علی (ع) فرمود: ((اخلص تنل))

اخلاص داشته باش به پیروزی می رسی.

سوم ملاک ارزش اعمال انسان از روی اخلاص است زیرا پیامبر (ص) فرمود: اگر اعمالی را انجام دادی پس برای خدا انجام بده خالصا برای اینکه خداوند قبول نمی کند اعمال را مگر آنچه خالص باشد.

علی (ع) در این رابطه می فرماید:

((العمل کله هباء الا ما اخلص فیه))

همه اعمال بر باد رفته است مگر آنچه در او اخلاص باشد.
رسول خدا(ص) از اصحاب سؤال کرد که در میان دستگیره های ایمان کدامیک مهم تر است هر کس یک چیزی گفت یکی گفت نماز دیگری گفت جهاد سومی چیز دیگری گفت حضرت فرمود همه اینها مهم است ولی جواب سؤال دوست داشتن برای خدا و دشمن داشتن بخاطر او می باشد.

طبق آیات و روایت فقط اعمالی رو خدا قبول می کنه که فقط برای خدا باشه لذا خداوند همه رو توصیه کرده به اینکه برای خدا قیام کنید در هر کاری و عملی:

قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِيَ وَفَرَادَى ﴿٤٦﴾ سُبَا) بگو من فقط به شما یک اندرز می دهم که دو دو و به تنهایی برای خدا به پا خیزید

۱- در این ایه به اخلاص و اینکه باید همه کارهای انسان برای خدا باشد اشاره کرده است.
۲- علامت مخلصین:

الف: ادم مخلص همه موفقیت های خود را از خدا می داند. اللهم ما بنا من نعمه فمنا..خدایا هرچه نعمت دارم از توست.

وما رمیت اذ رمیت ولكن الله رمى...خدا می فرماید ای پیامبر تو تیر نیانداختی وقتی تیر انداختی! بلکه خدا تیر انداخت.

ولی ادم بدون اخلاص بر عکس است: قارون می گفت: من! علم من! ثروت من! زحمت خودم!-

- ب: در مسیر الی الله، تشکر یا بدگویی دیگران در او اثر ندارد (لایخاف لومه لائم) -
- ج: کارهای خیر خود را کوچک می داند ولی خطاها و گناهانش را بزرگ و مواظب است تا دچار عجب نشود: (شیخ عباس نماز عشارا رها کرد)
- د: بخاطر علم و دانش یا ثروت یا ریاست دچار تکبر و غرور نمی شود - مرحوم قاضی می گفت من هیچی نیستم. آقای بهجت می گفت من گدا هستم! چقدر از شهدای ما مخلص بودند که بعد از شهادت معلوم شد که در جبهه فرمانده بودند ولی به خانواده خود نگفتند. چقدر علمای ما مخلص بودند بعضی با امام زمان ع سر و سری داشتند ولی هیچکس نفهمید بعد از مرگشان معلوم شد
- ذ: کارهای خیر و خوب خود را برای دیگران تعریف نمی کند و بصورت ناشناس کمک می کند مگر گاهی برای یاد گرفتن دیگران. ر: اگر کرامتی داشته باشد اعلام نمی کند.
- ز: هرچه خدا او را با بلا امتحان کند بر ایمانش افزوده می شود. س: خود را از دیگران بهتر نمی داند بلکه دیگران را از خود بهتر می داند.
- ش: اگر دیگری اذیتش کرد یا به او بدی کرد مخصوصا اگر فامیل و همسایه بود بخاطر خدا مقابله به مثل نمی کند. و بخاطر خدا عصبانیت خود را کنترل می نماید (علی سر عمرو بن عبدود را با تاخیر جدا کرد).
- ص: اگر فرصت گناه کردن پیدا کرد برای خدا گناه نمی کند (قالت هیت لک قال معاذالله). بسیجی شهید «اصغر طاهری» صداقت و صفای خاصی داشت که او را زبانزد بچه ها کرده بود. در قنوت های نمازش دعاها را به عربی و فارسی مخلوط می خواند. در اکثر قنوت ها این دعا را می خواند: «اللهم ارزقنا در دنیا زیارت حسین(ع) در آخرت شفاعت حسین(ع)

بچه ها اگر چه می دانستند اشکالی ندارد، ولی از سرشوخی به او می گفتند: «چرا اینجوری دعای می کنی؟» او با همان صداقت و پاکی خودش می گفت: «خدا دعای بنده را به هر»
 «زبانی که باشد، قبول می کند

مادرش می گفت: «شبى اصغر را در خواب دیدم که در باغى نشسته بود. به من سلام کرد. به او گفتم چه جای خوبی داری مادر! چطور تو را به اینجا آورده اند؟» لبخند زنان گفت: «تنها کار من این بود که از بچگی گناه نکردم و از گناه کردن خجالت می کشیدم^۱ ض: برای خوشامد دیگران یا برای خودنمایی یا برای اینکه دیگران او را ببینند در نمازجماعت و در مجالس ختم و غیره شرکت نمی کند.

ط: اهل تملق و تعریف بی جا از دیگران نیست.

ظ: برای خدا حقوق نمی گرفتند: وقتی شهید مصطفی چمران ستاد جنگهای نامنظم را تشکیل داد، عده ای از اقشار مختلف مردم «پیر»، «جوان»، «متأهل» و «مجرد» به ایشان پیوستند.

ایشان هر چه اصرار می کرد که به این سپاهیان و نیروهای مردمی مختصر حقوقی بدهد قبول نمی کردند. در حالی که در بین آن ها افرادی بودند که زن و بچه داشتند.

تا این که شهید چمران چاره ای اندیشید که آن ها مجبور شوند پولی را دریافت کنند. به همین دلیل پول را خدمت حضرت امام خمینی (رحمه الله) برد و از ایشان درخواست کرد تا آن پول ها را تبرک کنند. شهید چمران با خود گفت اگر پول های تبرکی را به رزمنده ها بدهم آن ها حتماً آن را قبول خواهند کرد و دیگر بهانه ای برای رد کردن آن ندارند. لذا برای هر کس به حسب عائله و شرایطی که داشت مبلغی را معین کرد. برای یکی سه هزار تومان، برای دیگری پنج هزار تومان و ...

^۱ مهدی عزیزیان - تیپ ۸۳ / ص ۶۵

اولین نفری را که صدا زد تا پولش را بدهد، جلو آمد که با نهایت تعجب دید یک اسکناس صد تومانی برداشت و گفت اگر تبرک امام است، همین کافیت و بقیه هم همین کار را انجام دادند.

آن ها مردانه در کنار فرماندهی خود در راه خدا جنگیدند و بسیاری از آن ها به درجه ی رفیع شهادت رسیدند و خود فرمانده هم در دهلاویه شربت شهادت نوشید و به یاران شهید خود پیوست.

ع: از جمله ویژگی های مخلصین: به مردم خدمت می کنند ولی در گمنامی:

امام سجاد در کاروان های ناشناس...

اقای نجفی برف پارو-

اقای حائری شیرازی در غار علی صدر...

شهید حجه الاسلام ملکی از اسلام آباد غرب نصف حقوش رو به خانواده های بی بضاعت می داد درحالی که همسرش اطلاع نداشت و بعد از شهادت متوجه شد
شهید ملکشاهی کلیه خود را به جوانی هدیه کرده بود در حالی که خانواده اش خبر نداشتند.

شهید نیروی انتظامی سامان کرمی....

صدتا فرش برای ستاد جهیزیه...

پانصد هزار پول برای ابگرم مسجد-

ساخت خانه عالم...

ازادی زندانیان توسط خیرین گمنام

تهیه جهیزیه برای دختران...

حاج اق کوچک بیست تا خانه در قم درست کرد به طلبه ها بمدت بیست سال داد..

غ: ادم مخلص در کارهای خیر توجهی ندارد که آیا برایش نفع دارد یا نه؟ چون علی (ع) در

حال روکوع، با اخلاص انگشتر را صدقه داد ایه ولایت نازل شد.. - -

ریاضت کشیدن در دین

یکی از فرزندان شیخ رجبعلی خیاط نقل میکند که : با پدرم به کوه بی بی شهربانو رفته بودیم، دربین راه اتفاقاً به شخصی برخوردیم، وی ادعاهایی داشت، پدرم به او فرمود: حاصل ریاضت های تو چیست؟

آن شخص با شنیدن این سخن، خم شد و از روی زمین قطعه سنگی را برداشت و آن را تبدیل به گلابی نمود و به پدرم تعارف کرد و گفت: بفرمائید میل کنید

پدرم فرمود: خوب! این کار را برای من کردی، بگو بینم برای خدا چه داری؟ و چه کرده ای؟! مرتاض با شنیدن این سخن به گریه افتاد...

ارزش کار برای خدا

یکی از دوستان شیخ از او نقل می کند که فرمود: در مسجد جمعه تهران ، شبها می نشستم و حمد و سوره مردم را درست می کردم ، شبی دو بچه با هم دعوا می کردند، یکی از آنها که مغلوب شد برای اینکه کتک نخورد آمد پهلوی من نشست، من از فرصت استفاده کردم، حمد و سوره اش رو پرسیدم، و این کار آن شب، همه ی وقت مرا گرفت. شب بعد درویشی نزد من آمد و گفت: من علم کیمیا، سیمیا، هیمیا و لیمیا دارم و آماده ام به شما بدهم، !مشروط به اینکه ثواب کار دیشب خود را به من بدهی

به او پاسخ دادم: نه! اگر این ها به درد می خورد به من نمی دادی.

ایثار

یکی از فرزندان شیخ می گوید : مادرم تعریف می کرد که : زمان قحطی بود، حسن و علی (فرزندان ارشد شیخ) روی پشت بام آتش کرده بودند، رفتم بینم چه می کنند ، دیدم

آن دو پوست خیکی را آورده اند سرخ کنند و بخورند! با دیدن این صحنه گریه ام گرفت ، آمدم پائین مقداری مس و مفرغ از منزل برداشتم ، بردم زیر بازارچه فروختم و قدری دم پُختک تهیه کردم . برادرم قاسم خان که شخص پولداری بود رسید دید خیلی ناراحتم ، از علت ناراحتی سؤال کرد ، جریان را گفتم . قاسم خان که این ماجرا را شنید گفت: چه می گویی؟ شیخ رجبعلی را در بازار دیدم که صد بلیط چلوکباب میان مردم تقسیم می کند! چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است. این مرد کی می خواهد ... درست است که عابد و زاهد است ولی کارش درست نیست

با شنیدن این حرفها ناراحتی من بیشتر شد. شب که شیخ به خانه آمد، با او برخورد کردم که چرا ... و با ناراحتی خوابیدم . نیمه های شب ناگاه متوجه شدم که مرا صدا می زنند که بلند شو. بلند شدم مولا امیرالمومنین علیه السلام است که ضمن معرفی خود فرمود: " او بچه های مردم را نگه داشت ماهم بچه های تو را! هر وقت بچه هایت از گرسنگی مردند حرف بزن!"

ایثار نسبت به همسایه و رشکسته

یکی از فرزندان جناب شیخ نقل می کند : پدرم یک شب مرا از خواب بیدار کرد و دو گونی برنج از منزل برداشتیم ، یکی را من حمل کردم و دیگری را خودش بردیم در خانه : پولدارترین فرد محل خودمان، ضمن تحویل آن به صاحب خانه گفت :
 داداش یادت هست انگلیس ها مردم را بردند در سفارت خانه خود و به آنها برنج دادند و ! در عوض هر یک دانه ی آن یک خروار گرفتند و باز هم آنها را رها نمی کنند
 با این شوخی برنج ها را تحویل او دادیم و برگشتیم. صبح آن روز پدرم مرا صدا زد و گفت: محمود یک چارک برنج نیم دانه بگیر و دو ریال هم روغن دنبه، بده به مادرت تا برای ظهر دم پختک درست کند.

در آن هنگام اینگونه حرکات پدر برای من سنگین و نامفهوم بود، که چرا آنچه برنج در منزل هست را به پولدارترین فرد محل می دهد در حالی که برای نهار ظهر باید برنج نیم دانه بخریم. بعد فهمیدم این بنده خدا ورشکست شده و روز جمعه میهمانی مفصلی در خانه داشت.

لباس شیخ

لباس جناب شیخ بسیار ساده و تمیز بود، نوع لباسی که او می پوشید نیمه روحانی بود، چیزی شبیه لباده روحانیون بر تن می کرد و عرقچین بر سر می گذاشت و عبا بر دوش می گرفت. نکته قابل توجه این بود که او حتی در لباس پوشیدن هم قصد قربت داشت، تنها یک بار که برای خوشایند دیگران عبا بر دوش گرفت در عالم معنا او را مورد عتاب قرار دادند. جناب شیخ خود این داستان رو اینگونه تعریف می کند

"نفس اعجوبه است،

شبی دیدم حجاب (نفس و تاریکی باطنی) دارم و طبق معمول نمی توانم حضور پیدا کنم، ریشه یابی کردم، با تقاضای عاجزانه متوجه شدم که عصر روز گذشته که یکی از اشراف تهران به دیدنم آمده بود گفت: دوست دارم نماز مغرب و عشاء را با شما به جماعت بخوانم، من برای خوشایند او هنگام نماز عبا بر دوش انداختم...!"^۲

از جمله آفات اخلاص

از جمله آفات اخلاص کار خیر خود را بازگو کردن است امام باقر (ع) فرمود: باقی ماندن بر عمل خیر سخت تر از انجام آنست. سوال شد چگونه؟ فرمود: مردی نماز می خواند و برای خدا اتفاق می کند و در صحیفه عملش ثواب عمل پنهان را برای او می نویسند بعد آن

^۲ <http://mojezeha2.blogfa.com/category/433>

عمل را برای دیگران می گوید ثواب عمل آشکار را برای او می نویسند. برای سومین بار بر زبان می آورد که برای او عمل ریائی می نویسند.

کسی که اخلاص دارد برایش اهمیت ندارد که از کارهای خوب او مردم تشکر کنند یا نه. رضایت خدا برایش مهم است. حتی اگر از او تعریف کنند ناراحت می شود مانند حضرت امام که یکبار ایه الله مشکینی در حضور مردم از ایشان تعریف کردند امام ناراحت شدند. ادم مخلص مرتب کارهای خیر انجام میدهد. به نیازمندان کمک می کند. و یطعمون الطعام علی حه مسکینا و یتیم و اسیرا چه اشکارا و چه پنهان. او در پنهانی نمازش را بهتر می خواند تا در حضور دیگران.

در داستان بهلول نوشته اند که شخصی مسجدی ساخت و اسم خود را بالای مسجد نوشت پس بهلول شب آمد و اسم او را پاک کرده و اسم خود را نوشت وقتی روز شد و بانی مسجد این مطلب را دید سخت بر آشفست و بدنبال بهلول فرستاد و پس چون بهلول آمد علت این عمل را از او سؤال کرد بهلول جواب داد اگر تو مسجد را برای خدا ساخته ای دیگر نباید بایت فرقی داشته باشد که اسم چه کسی بر بالای آن باشد.

کسی که اخلاص دارد برای خوشامد دیگران در نماز جماعت شرکت نمی کند مثلا هر موقع ریس اداره بود در نماز شرکت کند ولی اگر رئیس نبود شرکت نکند.

ادم مخلص اگر گناه بش پیشنهاد کنند بخاط خدا انجام نمی دهد مانند یوسف نبی. ادم مخلص در کارهای خیر توجهی ندارد که آیا برایش نفع دارد یا نه؟ مثلا کمک به ساختمان مسجد یا نماز خانه یا جاهای دیگر (در فلان شهر اقا کمک به نمازخانه ای کرد ولی انتظار ازادی فامیل قاچاقچی خود را داشت)

(در اندیمشک اقا روحانی رو دعوت می کرد و غذا میداد و می گفت من عاشق روحانیت هستم! ولی بعد معلوم شد که دنبال این است که روزی این روحانی به دردش بخود و انتظار ازادی فامیل مجرمش را داشت)

(از فلان ادم بانفوذ برای افطار دعوت می کند چون انتظار دارد به نفعش باشد یا دعوت فلان مهمانی را رد می کند چون فایده ای برایش ندارد)
بعضی علنا می گوید این کار را انجام دهیم چقدر برای ما می ماسد!

خیلی از جاهایی که می رویم همانند مجالس فاتحه یا افطاری یا جشن و غیره وقتی نیت خود را بررسی می کنیم می بینیم برای خدا نیست برای خوشامد دیگران است و این آفت اعمال ما می باشد.

قاری قران می خواند آیا برای خداست یا خودنمایی؟
خطیب منبر می رود آیا برای خداست یا شهرت طلبی؟

داستان اصحاب رقیم

أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا؛ در آیه كهف چنین آمده است .
آیا گمان کردی داستان اصحاب كهف و رقیم از نشانه‌های بزرگ ما است

از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین نقل شده: سه نفر محاسن برقی در کتاب عابد از خانه خود بیرون آمده و به سیر و سیاحت در کوه ودشت پرداختند، تا به غاری که در بالای کوه بود رفته و در آن جا به عبادت مشغول شدند، ناگاه (بر اثر طوفان یا...) سنگ بسیار بزرگی از بالای غار، از کوه جدا شد غلتید و به درگاه غار افتاد به طوری که در غار را به طور کامل پوشانید، آن سه نفر در درون غار تاریک ماندند، آن سنگ به قدری در غار را پوشانید که حتی روزه‌ای از غار به بیرون به جا نگذاشت، از این رو آن‌ها بر اثر تاریکی، همدیگر را نمی‌دیدند.

آن‌ها وقتی که خود را در چنان بن بست هولناکی دیدند، برای نجات خود به گفتگو هیچ راه نجاتی نیست جز این که اگر عمل خالصی پرداختند، سرانجام یکی از آن‌ها گفت

داریم آن را در پیشگاه خداوند شفیع قرار دهیم، ما بر اثر گناه در این جا محبوس شده‌ایم، این پیشنهاد مورد قبول همه واقع شد. باید با عمل خالص خود را نجات دهیم. خدایا! می‌دانی که من روزی فریفته زن زیبایی شدم، او را دنبال کردم وقتی که: «اولی گفت بر او مسلط شدم و خواستم با او عمل منافی عفت انجام دهم به یاد آتش دوزخ افتادم و از مقام تو ترسیدم و از آن کار دست برداشتم، خدایا به خاطر این عمل سنگ را از این جا وقتی که دعای او تمام شد ناگاه آن سنگ تکانی خورد، و اندکی عقب رفت به. بردار. طوری که روزنه‌ای به داخل غار پیدا شد.

خدایا! تو می‌دانی که گروهی کارگر را برای امور کشاورزی اجیر کردم، تا هر: «دومی گفت روز نیم درهم به هر کدام از آن‌ها بدهم، پس از پایان کار، مزد آن‌ها را دادم، یکی از آن‌ها گفت: من به اندازه دو نفر کار کرده‌ام، سوگند به خدا کمتر از یک درهم نمی‌گیرم، نیم درهم را قبول نکرد و رفت. من با نیم درهم او کشاورزی نمودم، سود فراوانی نصیبم شد، تا روزی آن کارگر آمد و مطالبه نیم درهم خود را نمود، حساب کردم دیدم نیم درهم او برای من ده هزار درهم سود داشته، همه را به او دادم، و او را راضی کردم این کار را از ترس مقام تو انجام دادم، اگر این کار را از من می‌دانی به خاطر آن، این سنگ را از این جا در این هنگام ناگاه آن سنگ تکان شدیدی خورد به قدری عقب رفت که درون غار. بردار. روشن شد، به طوری که آن‌ها همدیگر را می‌دیدند، ولی نمی‌توانستند از غار خارج شوند. خدایا! تو می‌دانی که روزی پدر و مادرم در خواب بودند، ظرفی پر از شیر: «سومی گفت برای آن‌ها بردم، ترسیدم که اگر آن ظرف را در آن جا بگذارم، بروم، حشره‌ای داخل آن بیفتد، از طرفی دوست نداشتم آن‌ها را از خواب شیرین بیدار کنم و موجب ناراحتی آن‌ها شوم، از این رو همان جا صبر کردم تا آن‌ها بیدار شدند و از آن شیر نوشیدند، خدایا اگر می‌دانی که این کار من برای جلب خشنودی تو بوده است، این سنگ را از این جا بردار. وقتی که دعای او به این جا رسید، آن سنگ تکان شدیدی خورد و به قدری عقب رفت که آن‌ها به راحتی از میان غار بیرون آمدند و نجات یافتند.

مَنْ صَدَقَ اللَّهَ نَجَاهُ؛ :سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
کسی که به راستی و از روی خلوص با خدا رابطه برقرار کند و بر همین اساس، رفتار نماید
رهایی و نجات می یابد

نماز بی وضو و بی تیمم پذیرفته شد!

شیخ اردشیر: آیت الله نجفی مرعشی می فرمودند: در قم شیخی بود معروف به شیخ ارده
شیره. جهت معروف شدن به این نام بود که او به ارده شیره بسیار علاقه داشت. آدم
فقیری بود و خانه و منزلی نداشت. در حقیقت تارک دنیا بود

یک شب در زمستان در میان مقبره میرزای قمی در قبرستان شیخان خوابید. صبح که برای
نماز بلند شد دید برف زیادی آمده و پشت در را محکم گرفته. شیخ هر کاری کرد در باز
نشد و در میان مقبره ماند

از طرفی وسیله وضو حتی وسیله تیمم هم نبود چون مقبره با گچ و سیمان و سایر مصالح
ساختمان پوشیده شده بود

نزدیک طلوع آفتاب شد دید نمازش قضا می شود با همان حال بدون وضو و تیمم صحیح
نماز را خواند

بعد از نماز رو کرد به طرف آسمان و دست ها را بلند نمود و به شوخی به خداوند عرض
کرد: خدایا تا به حال تو به من هر چه دادی من چیزی نگفتم قبول کردم. گاهی نان و پنیر
دادی قبول کردم. گاهی نان و ارده شیره دادی شکر کردم گاهی هم نان دادی اصلا
خورش ندادی باز هم قبول کردم پس خدایا تو هم امروز این یک نماز بی طهارت مرا قبول
کن و مرا مواخذه نکن

بعد از وفات شیخ یکی از دوستان صالحش او را در خواب دید و پرسید خدا با تو چگونه رفتار کرد؟

.گفته بود: خدا مرا به واسطه همان یک نماز بخشید.

اگر همه دنیا را لقمه کنم..

امام هادی ع:اگر همه دنیا را لقمه کنم و در دهان کسی که عبادتهای خود را مخلصانه انجام می دهد بگذارم گمان کنم در حق او کوتاهی کرده ام.

فرد مخلص کارهای خوب خود را کوچک می شمارد و خطاهای خود را بزرگ می داند.
علامت ریاکار

روایت است که مردم ریا کار دارای سه نشانه اند: چون مردم را ببینند شاد می شوند و چون تنها باشند کسل اند و دوست می دارند در تمام اعمالشان مورد پسند مردم واقع شوند.

تعریف غیر واقعی با اخلاص منافات دارد...

افرادی هستند برای اینکه مورد توجه یک پولدار یا یک شخص قدرتمند واقع شوند از او تعریف بی مورد می کنند یا تملق او را می گویند .این نشان از بی اخلاصی تعریف کننده می دهد.و تعریف او نه تنها ثواب ندارد بلکه مجازات هم دارد.

از امام ششم است که خدای متعال می فرماید: من بهترین شریک هستم و هر گاه کسی در عملی که انجام داده دیگری را شریک گیرد من عمل غیر خالص او را نمی پذیرم.

در قیامت به مالک جهنم گفته که به آتش بگو که قدمهای آنان را نسوزان

امام کاظم علیه السلام از پدرانش علیه السلام نقل می نماید که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: دستور می رسد که مردانی را به جهنم ببرید و و خداوند عزوجل به پیامرسانی می فرماید: به آتش بگو که قدمهای آنان را نسوزان و چون با آن به مسجد می رفتند؛ رویشان را نسوزان ، چون به هنگام دعا رو به درگاه من کردند ، زبان آنها را

نسوزان ، چون خیلی قرآن می خواندند . دربان جهنم به آنها می گوید: شما بدبختها دیگر کیستید؟

. می گویند؟ ما برای غیر خداوند عزوجل کار می کردیم
آنگاه : به آنان می گوید: بروید مزدتان را از همان کسی که بگیری که برایشان کار می کردید^۳

امام صادق ع کمک فرستاد و فرمود نگو امام صادق ع داده..

ابوجعفر خثعمی - که یکی از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام است - حکایت کند:

روزی حضرت صادق علیه السلام کیسه ای که مقدار پنجاه دینار پول در آن بود، تحویل من داد و فرمود: این ها را تحویل فلان سید بنی هاشم بده ؛ و به او نگو توسط چه کسی ارسال شده است.

خثعمی گوید: هنگامی که نزد آن شخص تهی دست رسیدم و کیسه پول را تحویل او دادم ، پرسید: این پول از طرف چه کسی برای من فرستاده شده است ؟!
و سپس گفت : خداوند جزای خیرش دهد. صاحب این کیسه ، هر چند وقت یک بار، مقدار پولی را برای ما می فرستد و ما زندگی خود را با آن تاءمین و سپری می کنیم ؛ ولیکن جعفر صادق با آن همه ثروتی که دارد، توجهی به ما ندارد و چیزی برای ما نمی فرستد، و هرگز به یاد ما فقراء نیست^۴

ادم مخلص باید "من" رو حذف کنه

قارون می گفت:من! علم من! ثروت من! زحمت خودم!

ثواب الاعمال و عقاب الاعمال^۳

^۴ أ مالی شیخ طوسی : ج ۲، ص ۳۹۰.

حضرت نوح ۷۰۰ سال خدا را در کوهها عبادت می کرد مخلصانه. چقدر از شهدای ما مخلص بودند که بعد از شهادت معلوم شد که در جبهه فرمانده بودند ولی به خانواده خود نگفتند. چقدر علمای ما مخلص بودند بعضی با امام زمان ع سر و سری داشتند ولی هیچکس نفهمید بعد از مرگشان معلوم شد

داستان ملاهادی سبزواری در کرمان:

حاج ملاهادی سبزواری در ایام سیروسلوک خود به کرمان رفت و بدون آنکه کسی او را بشناسد وارد مدرسه ای شد. از متولی مدرسه درخواست حجره نمود؛ متولی که حاجی را نمی شناخت، پرسید آیا طلبه هستی؟ حاجی در جواب گفت: نه متولی گفت: ما حجره را به طلبه می دهیم. بالاخره متولی را راضی کرد که در گوشه حجره او استراحت نماید به شرط آنکه در کارهای مدرسه به خادم کمک نماید. حکیم سبزواری گاه گاهی هم در مباحثه طلبه ها شرکت می کرد تا پس از چندی با دختر همان خادم مدرسه ازدواج نمود و بعد از چند سالی با زن و بچه به سبزاور برگشت و سال ها گذشت که شهرت حاجی روز به روز زیادتر گردید و از اطراف برای تحصیل حکمت و فلسفه به سبزوار هجوم آوردند. طلاب کرمانی هم به درس حکیم حاضر شدند و در مدرسه منتظر استاد بودند که حکیم تشریف آورده منبر رفت و مشغول درس شدند. طلاب کرمانی که ایشان را دیدند، فهمیدند همان داماد خادم مدرسه کرمان است. از این که استاد را در آن مدت مدید نشناخته و از مقام علمی ایشان بی خبر بوده اند، متأثر شده و با هم بلند حرف می زدند به طوری که حواس سایر طلاب را پراکنده ساختند. پس از آنکه درس تمام شد و استاد از مدرسه تشریف برد، طلاب سبزوار به طلاب کرمان اعتراض کردند، طلاب کرمانی هم داستان را از اول نقل کردند و همه دانستند که آن حکیم بزرگوار مدتی را در حالت گمنامی سپری کرده است.

منبع: مردان علم در میدان عمل / ۱

از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

مَا أَنْعَمَ اللَّهُ (عَزَّوَجَلَّ) عَلَى عَبْدٍ أَجَلَ مَنْ أَنْ لَا يَكُونَ فِي قَلْبِهِ مَعَ اللَّهِ (عَزَّوَجَلَّ) غَيْرُهُ؛^۵
 برترین نعمت خداوند به بنده اش این است که در قلبش چیزی جز «خدا» نباشد.

اخلاص عجیب علی ع

ابتدا از حضرت درباره اخلاص روایت بیاوریم:

امیرالمومنین علی علیه السلام فرموده اند:

الدُّنْيَا كُلُّهَا جَهْلٌ إِلَّا مَوَاضِعُ الْعِلْمِ وَالْعِلْمُ كُلُّهُ حُجَّةٌ إِلَّا مَا عُمِلَ بِهِ، وَالْعَمَلُ كُلُّهُ رِيَاءٌ إِلَّا مَا كَانَ مُخْلِصاً وَالْإِخْلَاصُ عَلَى خَطَرٍ حَتَّى يَنْظُرَ الْعَبْدُ بِمَا يُخْتَمُ لَهُ؛^۶

دنیا همه اش نادانی است مگر جایگاه های دانش، و دانش تمامش حجت و دلیل خداوند
 علیه انسان است به جز آن مقدار که بدان عمل شود، و عمل تمامش ریااست، غیر از آنچه
 خالصانه انجام شود، و اخلاص در معرض خطر است تا این که انسان ببیند عاقبتش چه می
 شود.

از آن ساعتی که امیرمومنان (ع) به پیامبر ایمان آورد و از آن ساعتی که با پیامبر بیعت
 نمود تا آخرین لحظه حیات خود، دست از اسلام و خدمت به دین برنداشت. و حتی یک
 لحظه پشیمان نشد با اینکه آن همه سختی ها کشید که فقط در جنگ احد دهها زخم بر بدن
 مبارکش وارد شد و در خندق فرقهش شکافته شد و ۲۵ سال خانه نشینی بعد از رحلت نبی
 مکرم اسلام را تحمل کرد. مبارزه با ناکثین و قاسطین و مارقین را تحمل نمود و ملامت ها را
 تحمل نمود. در وسط سخنرانی بلند می شدند و کافر خطابش می کردند. او را از دین خارج
 شده خطاب می کردند و... اما امیرمومنان که مظهر اخلاص بود هرگز سست نشد و او
 هست که پیامبر فرمود آن مقدار که من علی را دوست دارم بیشتر از آن خدا او را دوست
 دارد.

^۵ بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۴۹.

^۶ بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۴۲.

و این اخلاص علی (ع) تاثیر عجیبی در بشریت گذاشت بطوری که بعدها شخصیت هایی پیدا شدند که اخلاص آنها برگرفته از اهل بیت بخصوص امیرمومنان بود یکی از آنها امام خمینی می باشد.

اخلاص امام خمینی

در زمانی که امام نجف بودند شخصی از مدعیان علم، به حضرت امام نامه نوشت که اگر به من وکالت ندهید من به مردم می گویم از شما تقلید نکنند! امام در جواب نوشت اگر یک همچو کاری بکنی من از شما خیلی ممنون میشوم!

سال ۱۳۴۰ که آقای بروجردی فوت کردند در آن زمان علمای زیادی در معرض مرجعیت بودند که حضرات آیات گلپایگانی، شریعتمداری، نجفی، میلانی، خوانساری و... بودند. ولی در قم چند نفر در مظان مرجعیت بودند که روزنامه های کیهان و اطلاعات آن زمان آقای خمینی را به عنوان فرد اصلی معرفی کردند. اما وقتی به امام اصرار می شد که رساله منتشر کنند، می فرمودند که هم مرجع زیاد است و هم رساله، لذا نیازی به رساله من نیست. بسیاری از علمای آن روز هم نزد ایشان می رفتند و می گفتند که مردم از شما تقلید می کنند و باید رساله منتشر کنید، اما امام باز هم می فرمودند نیازی نیست.

این رویه خاص امام حاکی از معنویت، اخلاص و شخصیت ایشان بود. حتی گاهی می گفتند: «من اصلا درصدد ریاست و مرجعیت نبودم و نیستم و تسبیب اسباب برای آن نمی کنم. اما اگر روزی مرجعیت به سراغ ما آمد، از آن به نفع اسلام استفاده خواهم کرد».

امام در نجف از اساتید بزرگ حوزه بودند و در عداد حضرات آیات خوئی و حکیم قرار داشتند. افرادی هم در آنجا بودند که از ارادتمندان امام بودند و «تحریرالوسیله» را چاپ کرده بودند. پشت آن رساله نوشته بودند: «زعیم حوزه علمیه نجف، آیت الله العظمی خمینی». وقتی رساله را نزد امام آوردند و این نوشته را دیدند، فرمودند که «من زعیم حوزه نیستم و زعیم حوزه آیت الله حکیم هستند؛ ما از قم آمده ایم و کاری به زعامت حوزه

نداریم». پاسخ داده شد که هزاران نسخه از این رساله چاپ شده است، اما ایشان دستور اصلاح عبارت پشت جلد همه آن‌ها را دادند.

آقای مشکینی از امام تعریف کرد

یکبار در ملاقات خبرگان رهبری و جمعی از علما، مرحوم آقای مشکینی هنگام سخنرانی خیلی از امام تعریف و تمجید کردند و از معنویت، تقوا و عدالت امام گفتند. پس از پایان آن سخنان، امام گفتند که «من می‌ترسم حرف‌های ایشان مرا باور بیاید و تعجب می‌کنم که چرا جلوی من از من تعریف می‌کنند و آنچه می‌توانم در مورد خودم بگویم این است که در عمرم دو رکعت نماز برای خدا نخوانده‌ام». وقتی ایشان این سخن را در مقابل مردم و در حالی که از صدا و سیما هم پخش می‌شود و در همه دنیا انعکاس دارد، بیان می‌کنند جای تعجب دارد. من اخیراً از یکی از شبکه‌های خبری خارج از کشور دیدم که می‌گفت، وقتی کسی از امام تعریف می‌کرد، ایشان ناراحت می‌شد و اظهار تاسف و تأثر می‌کرد؛ قضیه آقای مشکینی را هم بیان کرد. در حالی که آن شبکه دشمن ماست و مجریان آن‌ها هم دوست ما نیستند، اما آن‌ها هم از امام تعریف و تمجید می‌کنند و اعتراف می‌کنند که چقدر مخلصانه حرف می‌زد و تحت تأثیر تملق و چاپلوسی نبود.

در یک مورد دیگر، پس از تشکیل مجلس اول، نمایندگان منتخب (در حالی که مجلس هنوز رئیس نداشت) در حسینیه جماران جمع شدند. مرحوم احمدآقا از امام پرسیدند چه کسی سخن بگوید؟ ایشان هم پاسخ دادند که «معمولاً باید وکیل اول سخن بگوید». آن فرد هم آقای فخرالدین حجازی بود که ۱۵ دقیقه مانند شاعر، مسجع و مقفا سخن گفت و امام را با آیه نور مطابقت داد و ایشان را نور و چراغی خواند که شرقیه و غربیه نیست و نوری دانست که لطافت و زیبایی آن همه جا را فرا گرفته است. وقتی این سخنان تمام شد، امام در یک جمله ضمن تجلیل از آقای حجازی، فرمودند «آقای حجازی که سخنران توانایی

هستند، تعجب می‌کنم که چرا جلوی من از خودم تعریف کردند؟! در حالی که من سزاوار آن‌ها نیستم».

خود من یکبار وقتی برای عزاداری ظهر عاشورا به حسینیۀ جماران همراه با مردم رفته بودم، طی سخنانی از ایشان تشکر کردم که با مردم عزادار دیدار کردند. من در آن سخنان خطاب به امام حسین (ع) گفتم که «اگر شما آن روز یار و یآوری نداشتید، امروز وقتی حسین زمان ما اراده می‌فرماید مردم فوج فوج به جبهه‌ها می‌روند و از جان و زندگی خودشان می‌گذرند و نشان داده‌اند که یاران شما از آن روز بیشتر است». پس از آن، احمد آقا گفت که «امام از بیان این جملات تملق آمیز جلوی خودشان، خوششان نمی‌آید». ایشان مرا مذمت کرد در حالی که قصد تملق و چاپلوسی نداشتم، زیرا می‌دیدیم که مردم فوج فوج به جبهه‌ها می‌رفتند. واقعا امام انسان عجیبی بودند و تجسم آنچه در مورد انبیاء گفته می‌شد، در ایشان قابل مشاهده بود

واکنش امام در مقابل مبالغه احتمالی در شعارهایی که هنگام سخنرانی ایشان سر داده می‌شد، چه بود؟

یک مرتبه در ایام درگیری‌های بنی‌صدر، یکی از نزدیکان امام گفته بود که کنار گذاشتن بنی‌صدر شاید گران تمام شود و آسان نیست. وقتی او این جمله را گفت، امام در حال رفتن بسوی حسینیۀ بودند که مردم منتظر و در حال شعار دادن برای ایشان بودند که «خمینی خمینی خدا نگهدار تو، بمیرد بمیرد دشمن خونخوار تو»؛ سپس به آن فرد رو کردند و گفتند: «صدای این مردم در حال شعار دادن را می‌شنوی؟ برای من هیچ فرقی نمی‌کند که مردم بگویند مرگ بر خمینی یا درود بر خمینی و شما فکر نکنید که در این مسائل (بنی‌صدر و...) من روی این جهات حساب می‌کنم». یعنی وقتی مردم می‌گفتند درود بر خمینی، سر سوزنی بر ایشان اثر نداشت. من یک بار از یکی از افراد اهل معنا که شاگردان و دوستداران زیادی هم داشت و اکنون دارد، پرسیدم که شما امام را چگونه دیدی؟ او

گفت: «امام اهل زمین و مادیات نبود، امام ملکوتی بود و گوشه عبایش به زمین گرفت و این غوغا و بلوای انقلاب را بوجود آورد».

درباره ملاقات رزمندگان قبل از حرکت به جبهه با امام صحبت کنید؟

رفتار امام در مقابل مردم خیلی عجیب بود. مثلاً بچه‌های جبهه قبل از رفتن به مناطق عملیاتی، به دیدار امام می‌آمدند و مشخص هم بود که همه از طبقات پایین جامعه بودند. امام یکبار به آن‌ها گفتند که «من وقتی شما را می‌بینم، احساس حقارت می‌کنم» و سپس آن بچه‌ها به شدت گریه می‌کردند

۷.

حضرت امام گفتند اگر انس و جن..

در روزهای سختی که به نظر می‌رسید، امام خمینی (ره) در راه مبارزات خود، یاور کمتی خواهد داشت؛ آیت الله سعیدی که این دیدگاه را به امام عرض کرده بود با جواب ایشان که فرمودند: «سعیدی! چی می‌گویی؟! به خدا قسم اگر تمام جن و انس پشت به پشت هم بدهند و در مقابل من بایستند، چون من این راه را حق یافته‌ام، از پای نخواهم نشست».^۸

امام خمینی

^۷ <http://tarikhirani.ir/fa/news/bodyView/790/0>
^۸ <http://dana.ir/News/631699.html>

امام از دوران جوانی که به مقام اجتهاد رسید تا آخر عمر در راه شناساندن خود و به دست آوردن مقام و مسند کوچک ترین گامی بر نداشت و... تبلیغات شخصی نکرد و اصولاً از بساط ریاست و مقام و مرجعیت، فرار می کرد. و هر گاه احساس خطر برای جامعه اسلامی ایشان را و نمی داشت که بر این کاروان دزد زده، قافله سالاری کند، هرگز به این وادی قدم نمی گذاشت. اجازه ی چاپ و پخش عکس و رساله ی خود را تا روزهای آغاز نهضت - که مردم چاپ و پخش کردند- نداد، و از وجوه شرعی صرف چاپ آن نکرد و بودجه ی اولین چاپ رساله ی ایشان از مردم، جمع آوری گردید، و تا روزی که در قم می زیست حتی یک جلد رساله به رایگان در اختیار کسی نگذاشت و اصولاً در منزل ایشان رساله یافت نمی شد.^۹

یکی از همراهان امام در نجف گوید: بعد از وفات مرحوم آیه الله حکیم، بلندگوها اعلام کردند که آقای حکیم وفات یافت. آن شب امام در نجف پشت بام بودند. یکی از برادران گفت متوجه شدم صدای گریه می آید. دقت کردم دیدم امام نشسته و گریه می کند. روز بعد امام فرمودند: « همه را جمع کنید و به آنها بگویید: شما در هیچ مجلسی حق ندارید از من دفاع کنید و اسم مرا بیاورید گر چه سیلی به گوش مصطفی بزنند و اگر به من فحش هم دادند شما چیزی نگویید». در همان ایام، افرادی از موصل و کرکوک خدمت امام می آمدند و می گفتند: ما از چه کسی تقلید کنیم؟ ایشان می فرمود: « از چه کسی تقلید می کردید؟» آنها می گفتند از آقای حکیم. امام می گفتند: « به رأی آقای حکیم باقی باشید».^{۱۰}

محمد تقی جعفری در سقز

علامه جعفری نقل کرده اند که در شهر سقز، مجلسی از طرف برادران اهل سنت ترتیب داده شده بود. شاعری تقاضا کرد شعری را که در مدح من سروده بود بخواند. من در برزخ دوراهی دل شکستگی او و شنیدن مدح خود مانده بودم. از خدا خواستم بین مدح او و

^۹ بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی قدس سره، ج ۱، ص ۲۸، با تلخیص و تغییر.

^{۱۰} فرازهایی از ابعاد روحی، اخلاقی و عرفانی امام خمینی قدس سره، ص ۷۲.

گوشم پرده ای قرار دهد تا از این طریق دل او هم نشکند. خدا شاهد است که حتی یک کلمه از شعر او را نشنیدم^{۱۱}.

احترام فوق العاده میرزای شیرازی برای این عالم

مرحوم میرزای شیرازی بزرگ در مجلسی حضور داشت که یک فرد روحانی وارد شد، مرحوم میرزا به او احترام فوق العاده ای کرد، به طوری که حاضرین تعجب کردند و سبب آنرا پرسیدند ایشان فرمود: این روحانی روحیه عجیبی دارد. سپس فرمود: من و این شخص هم درس و هم بحث بودیم، پس از آنکه ایشان به درجه رفیعی از اجتهاد رسیدند قصد مهاجرت به شهر خودش را نمود تا در آنجا مرجع و مقتدای مردم در امور دینی باشد و به آنان کمک کند ولی در بین راه به دهکده ای برخورد کرد که اهالی آن علی الهی بودند، این عالم بزرگوار بر خود واجب شرعی دانست در آنجا بماند تا آن مردم را از آن گمراهی به راه راست هدایت کند لذا ریاست و مرجعیت در شهر خودش را ترک کرد و در آن دهکده ماند و در مسجد آنجا اعلام نموده که مردم، من استاد و معلم بچه های شما هستم و اجرت و مزدهم به اندازه امرار معاش می گیرم و به این نحو توانست بسیاری از بچه ها را جمع کند و سپس ایشان مشغول تعلیم بچه ها در خواندن و نوشتن درس عقائد خداشناسی و سایر برنامه های اسلامی شد. به اندازه ای این طرح نتیجه بخش بود که عده زیادی مومن شدند و اهالی این آبادی که همه علی الهی بودند اکنون موحد، مومن و خداشناس شدند.^{۱۲}

^{۱۱} <http://pirastefar.blogfa.com/post-1123.aspx>

^{۱۲} مردان علم در میدان عمل

امام سجاد در کاروان های مکه ناشناس

امام صادق علیه السلام فرمود: حضرت سجاد علیه السلام هرگاه مسافرت می رفت، سعی می کرد با کاروانی سفر کند که او را نشناسند و شرط می کرد که در طول سفر یکی از خدمتگزاران به همسفرانش باشد. یک بار که با افرادی ناشناس به مسافرت رفته بود، مردی آن حضرت را دیده و شناخت، بعد به دیگر دوستانش گفت: آیا می دانید این آقا که به شما خدمت می کند، کیست؟ گفتند: نه، نمی شناسیم. آن مرد گفت: این شخص حضرت علی بن الحسین علیه السلام است! اهل کاروان که این جمله را شنیده و امام را شناختند، یکدفعه از جای خود برخاسته و دست و پای حضرتش را بوسیدند و عرضه داشتند:

ای فرزند رسول خدا! آیا می خواهی ما را آتش جهنم فراگیرد؟! اگر خدای نکرده از دست و زبان ما خطائی سر می زد و به شما جسارتی می کردیم، آیا ما تا ابد هلاک نمی شدیم؟! چه انگیزه ای باعث شد که شما به صورت ناشناس به ما خدمت کنید؟

امام سجاد علیه السلام فرمود: «هنگامی که من با عده ای آشنا به مسافرت رفتم، آنان به خاطر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بیش از استحقاق من، برایم خدمت کرده، عطوفت و مهربانی نثارم کردند. به همین جهت، به صورت ناشناس آمدم که مبدا شما نیز^{۱۳} بیش از حد بر من احترام کنید. و ناشناس بودن را بهتر می پسندم

حضرت علی بن الحسین علیه السلام در عرصه خدمت به محرومان آنچنان درخشیده، که موجب اعجاب و شگفتی همگان گردید و آنان خواهی، نخواهی دوستدار حقیقی امام سجاد علیه السلام گردیدند.

^{۱۳} کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۰۱.

زمانی که تاریکی شب همه جا گسترده می شد و چشمهای مردم به خواب می رفت، آن حضرت اموال موجود خود را از درهم و دینار جمع می کرد و نان و آذوقه را که فراهم کرده بود، برمی داشت و شبانه به منزل محرومان و بینوایان می شتافت. آن حضرت در حالی که صورت خود را پوشانده بود آذوقه ها و هدایا را به دوش می کشید و در سطح گسترده ای به بیچارگان مساعدت می نمود.

امام باقر علیه السلام فرمود: «کان علی ابن الحسین علیه السلام یحمل جراب الخبز علی ظهره باللیل

پیشوای چهارم علیه السلام کیسه های نان را در شبهای تاریک به دوش می (7)؛ فیتصدق کشید و به فقرا و نیازمندان تصدق می نمود.» و بر این اندیشه پافشاری می کرد که: «ان^{۱۴}؛ صدقة السر تطفی غضب الرب

». صدقه پنهانی، خشم خداوند را فرو می نشاند

محمد بن اسحاق می گوید: عده ای از نیازمندان مدینه عادت کرده بودند که در ساعات معینی از شب، مرد ناشناسی به کمک آنان بیاید و او را به عنوان صاحب انبان به همدیگر معرفی می کردند. و آنان تا روز شهادت امام زین العابدین علیه السلام وی را نمی^{۱۵} شناختند

مقدس اردبیلی لباس زائران را می شست

زواری در حیات حرم حضرت علی(ع) نشسته بودند و آنها خیال کردند که این عالم همانند برخی از افرادی است که لباس ها را می گرفتند و برای شست و شو می بردند و پولی بهشان داده می شود؛ لباس ها را به این عالم داد که برای شست و شو ببرد؛ مقدس

^{۱۴} مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۵۳.

^{۱۵} مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۵۳.

اردبیلی هم این کار را انجام داد و لباس ها را آورد؛ در این هنگام، آن زائران پولی می خواستند پولی را به او بدهند، افرادی بودند و گفتند که ایشان آیت الله محقق اردبیلی است و آن افراد تعجب کردند و دست ایشان را بوسیدند و گفتند که ما به شما جسارت کردیم و در جواب گفت که شما برادران ما هستید و خدمت به شما، خدمت به امیر مؤمنان(ع) است^{۱۶}

مرحوم سید علی قاضی شخصی را که در سخنرانی از او تعریف کرده بود خواست و او را توییح کرد و گفت اجازه ندارید از من تعریف کنید.
قاضی طلبه ای که ضبط آورده بود تا درس ایشان را ضبط کند خواست و فرمود خواهشا دیگر درس من نیابید!

قاضی به اصحاب خود می گفت من هیچی نیستم
اقای بهجت می گفت من گدا هستم
شیخ انصاری درس می داد آیت الله کوه کمره ای فهمید که شیخ از او عالم تراست..
روزی مرحوم آیت الله کوه کمره ای، نیم ساعتی پیش از شروع تدریس در محل برگزاری کلاس درس خود حاضر و در گوشه ای نشسته بود در این هنگام طلبه ای(شیخ انصاری) را مشاهده می کند که به چند طلبه دیگر بسیار عالمانه درس را توضیح می دهد.

فردای آن روز آیت الله کمره ای مخصوصاً خود را زودتر به آنجا می رساند و متوجه می شود که آن طلبه گمنام بهتر از او تدریس می کند، وقتی کلاس درس او تشکیل می شود رو به جمع کرده، با اشاره به آن طلبه می گوید: طلبه ها! این شخص، درس را بهتر از من می گوید و من خود، از او استفاده می برم، بیاید همگی در درس ایشان حاضر شویم و آن شخص در حقیقت شیخ مرتضی انصاری بوده است. این داستان علاوه بر علم بالای شیخ انصاری گویای تواضع عالمی مانند آیت الله کمره ای است.

^{۱۶} <http://www.rasanews.ir/detail/news/434576/18>

اخلاص بسیجی ها

یکی از مهم ترین ویژگیهای بسیج در دوران دفاع مقدس اخلاص آنها بود که همین اخلاص نقش مهمی در پیروزی در دفاع مقدس داشت.

حضرت امام درباره اخلاص بسیج می فرمایند:

بسیج لشکر مخلص خداست که دفتر تشکل آن را همه مجاهدان از اولین تا آخرین امضا نموده اند. من همواره به خلوص و صفای بسیجیان غبطه میخورم و از خدا میخواهم تا با بسیجیانم محشور گرداند، چرا که در این دنیا افتخارم این است که خود بسیجی ام^{۱۷}».

شرایط پذیرفته شدن اعمال

در احادیث، داشتن اخلاص، شرط پذیرفته شدن اعمال انسان، معرفی و بر آن تأکید فراوانی شده است. جبرئیل در پاسخ به سؤال پیامبر از تفسیر اخلاص گفت:

مخلص کسی است که از مردم هیچ نخواهد تا خود بدان دست یابد و هر گاه به آن رسید، خشنود شود [و] اگر چیزی نزدش باقی ماند، آن را به دیگران بخشد؛ زیرا کسی که از مخلوق چیزی نخواهد، به عبودیت برای خداوند متعال اقرار کرده است و چون به نیاز خود دست برسد و خشنود شود، از پروردگار خویش خشنود شده است و خداوند نیز از او خشنود میشود و هر گاه چیزی را که به آن رسیده، به دیگران ببخشد، به مرتبه اعتماد بر معبودش رسیده است.^{۱۸}

به گفته خود شیطان، مخلصان از گزند او ایمن هستند^{۱۹} و تا زمانی که اعمالشان برای

^{۱۷} صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۱۹۴

^{۱۸} محمد محمدی ریشهری، میزان الحکمة، قم، درالحدیث، ۱۳۸۶، ج ۷، ص ۳، ج ۳، ص ۳۷۷، ح ۵۰۰۹.

^{۱۹} محمد محمدی ریشهری، میزان الحکمة، قم، درالحدیث، ۱۳۸۶، ج ۷، ص ۳، ج ۳، ص ۸۲.

خداست، حربه‌های شیطان برای انحراف آنان کارآمد نخواهد بود. خداوند تبارک و تعالی، این تحفه را در دل بندگانی قرار میدهد که دوستشان دارد. اخلاص، تعیین‌کننده رتبه بندگان و نجات‌بخش مؤمنان است.

به فرموده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، انسان مخلص چهار نشانه دارد: "قلبی پاک و سالم دارد، اعضا و جوارحش فرمان‌پذیرند، خیرش به دیگران میرسد و از اعمال ناشایست، خوددار است."^{۲۰} اخلاص در عمل، نشان‌دهنده درستی و صداقت در نیت است. انسان مؤمن، تمام تلاشش این است که رفتار روزانه‌اش را برای خدا خالص کند. بنده مخلص کسی است که در انجام دادن اموری مثل خدمت به خلق، انتظار قدردانی نداشته باشد، وظایفش را برای جلب رضای معبودش انجام دهد و یقین داشته باشد که فقط خداوند پاداش بندگان را میدهد. خاطرات شهیدان، سرشار از عطر اخلاص است.

شهید بزرگوار، محمدابراهیم همت، پیش از عملیات خیبر، در جمع نیروهای لشکر ۲۷

محمد رسول‌الله گفت:

برای اینکه خدا لطفش و رحمتش و آمرزشش شامل حال ما شود، باید اخلاص داشته باشیم. برای اینکه ما اخلاص داشته باشیم، سرمایه میخواهد که ما از همه چیزمان بگذریم، و برای اینکه از همه چیزمان بگذریم، باید شبانه‌روز دلمان و وجودمان و همه چیزمان با خدا باشد. این قدر پاک باشیم که خدا کلاً از ما راضی باشد. قدم بر میداریم برای رضای خدا، حرف میزنیم برای رضای خدا، شعار میدهیم برای رضای خدا، میجنگیم برای رضای خدا، همه چی، همه چی باید برای خدا باشد که اگر این طور بود، پیروزیم. چه بکشیم و چه کشته شویم، پیروزیم و هیچ ناراحتی نداریم و شکست معنا ندارد.^{۲۱}

شهید عباس بابایی

یکی از هم‌رزمان شهید میگوید: "حدود سال‌های ۶۰ - ۶۱ بود. پایگاه شکاری هشتم،

^{۲۰} میزان الحکمة، ج ۳، ص ۳۷۷، ح ۵۰۱۰.

^{۲۱} مجموعه سیدیهای روایت فتح، فاتح خیبر، فیلم زنده عملیات خیبر.

نامه‌ای از ستاد فرماندهی تهران آمد که خلبانان نمونه را برای دریافت اتومبیل معرفی کنید. شهید بابایی آن روزها فرمانده پایگاه بود. ایشان نامه را دید و دستور پیگیری داد. اسامی تهیه شد. طبق بررسیهای انجام شده، نام بابایی هم در لیست قرار گرفت. اسامی را بردیم پیش شهید بابایی تا نامه و لیست افراد را امضا کند. به محض اینکه نام خودش را دید، خط زد و گفت: "برادر! این حق بقیه است، نه من!" گفتیم: "طبق بررسیهای ما، شما خودت بیشترین پرواز را داشتی و امتیازت از همه بالاتر است." اما او به جای اسم خودش، اسم فرد دیگری را نوشت و لیست را امضا کرد.^{۲۲}

"یک شب هم از اصفهان تا یزد رفتیم برای دیدار شهید آیت‌الله صدوقی. ایشان خیلی به عباس علاقه داشت. به کسی اطلاع ندادیم، اما وقتی رسیدیم منزل شهید صدوقی، دیدیم ایشان در منزل ایستاده و منتظر ماست. تا ما را دید، جلو آمد و سر عباس را روی سینه‌اش گذاشت و گفت: "آقای بابایی! منتظر تان بودم." ۶ چند ساعتی در محضر ایشان بودیم. زمان خداحافظی که رسید، شهید صدوقی سوییچ یک سواری پیکان را جلوی عباس گذاشت و گفت: "شنیدم به همه خلبانان پایگاه ماشین دادند و شما نگرفتید؛ این متعلق به شماست." عباس گفت: "حاج آقا! من احتیاجی ندارم. اگر این را به پایگاه هدیه کنید، آن وقت من بیشتر خوشحال میشوم و میتوانم استفاده کنم." شهید صدوقی دوباره فرمود: "آقای بابایی! پایگاه سهمیه دارد؛ این مال شماست." این بار عباس با حالت تواضع سرش را پایین انداخت و گفت: "حاج آقا! اگر به پایگاه هدیه بدهید، من خوشحال‌تر میشوم." آیت‌الله صدوقی فرمود: "حالا که اصرار میکنی، چشم. این ماشین را به پایگاه هدیه میکنم."

شهید صدوقی علاقه زیادی به عباس بابایی داشت. به گوش خودم شنیدم که فرمود: "بابایی، جوان دوست‌داشتنی و اهل معنایی است. ای کاش ما هم در کارهایمان این چنین خلوصی داشته باشیم."^{۲۳}

^{۲۲} محمد علی صمدی، علمدار آسمان، مشهد، پیام فاطمیون، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۴۰.
^{۲۳} محمد علی صمدی، علمدار آسمان، مشهد، پیام فاطمیون، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۴۰.

"روزها بود که در منطقه بودیم. اوایل جنگ بود. یک روز عباس آمد پیش من و گفت: "باید رانندگی تانکر یادم بدهی." گفتم: "چرا؟" گفت: "نیرو کم است، مشکل آب داریم. بچه‌ها خیلی اذیت میشوند. باید یک کاری کنیم." منابع آب خراب شده بودند و باید با تانکر از شهر، آب می‌آوردیم. آن قدر اصرار کرد که بالاخره یاد گرفت. دیگه شده بود. کار هر روزش که بعد از پایان کار اداری و حتی بعد از پرواز، از کابین که بیرون می‌آمد، میرفت سراغ تانکر آب. آن موقع اگر به کسی میگفتی این راننده تانکر، فرمانده پایگاه هشتم هوایی است، امکان نداشت باور کند."^{۲۴}

شهید محمد بروجردی

"این شهید بزرگوار، همواره از مصاحبه‌های مطبوعاتی و دوربین تلویزیونی دوری میکرد و میخواست که از هیاهوها و جنجال‌ها دور بماند و گمنام باشد. در حالی... که یکی از بالاترین سمت‌های جنگ را بر عهده داشت، همیشه اصرار داشت که چرا از من فیلم‌برداری میکنید، بروید از آن بچه‌هایی فیلم بگیرید که دلاورانه می‌جنگند. یک روز هنگام پاکسازی محور بانه- سردشت، دوربین فیلم‌برداری یک خبرنگار، به سوی او آمد و شروع کرد به تهیه گزارش. شهید بروجردی نزد وی رفت و در نهایت ادب و احترام از او خواست تا فیلم گرفته شده را به او بدهد تا کسی نبیند و در جایی پخش نشود. او همه اعمالش برای خدا بود. برای همین برایش فرقی نمیکرد که به او فرمانده بگویند یا سرباز. هدف او جلب رضایت خدا بود."^۹

شهید حاج علی اکبر رحمانیان

مرتضی صادقی، هم‌رزم شهید میگوید: "از قرارگاه مرکزی خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله، پیامی به فرماندهی لشکر المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف آمده بود که دو نفر را برای انتقال به رده‌های ارشد فرماندهی در تهران، معرفی کنید. مأمور معرفی، فقط اسم حاج

^{۲۴} تقی متقی، ما آن شقایقیم، تهران، مرکز چاپ سپاه، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۹۲.

علیاکبر را نوشته بود و داده بود دست فرماندهی. وقتی خبر به حاجی رسید، گفت: "من دوست دارم با بسیجیها باشم، میخواهم یک جایی باشم که آرام و قرار نداشته باشم. میخواهم پایه پای بسیجیها بجنگم." فرماندهی اصرار میکرد که او برود. میگفت: "تنها کسی که لیاقت حضور در تهران و فرماندهی ارشد جنگ را دارد، حاج علیاکبر است"، حاجی وقتی دید ول کن معامله نیست، گفت: "میدانید، من باید خط اول جنگ، پیش نیروها باشم؛ نمیتوانم از آن بالابالاها فرماندهی کنم."^{۲۵}

خلاصه هر کاری کردند، نتوانستند حاجی را راضی کنند. مرد مخلص جنگ، در جبهه دوش به دوش بسیجیها ماند تا عروج کرد.^{۲۵}

شهید بزرگوار «سید محمد صادق دشتی» همیشه لبخندی زیبا بر لب داشت. در اردیبهشت ۱۳۶۳ در جزیره مجنون ترکشی به سینه او اصابت کرد، اما باز لبخند از لب او دور نمی شد. او اخلاص عجیبی داشت و بسیار کم به شهر می آمد. وقتی خانواده از او سؤال می کردند کار تو در جبهه چیست؟ لبخندی می زد و می گفت: «جاروکش هستم!» و این در حالی بود که مسئولیت نصب دکلهای دیده بانی در هور که کار بسیار مشکل و غیرممکنی بود و مسئولیت آموزش نیروها و نصب پلهای خیبری بر روی رودخانه های جریان دار را عهده دار بود.^{۲۶}

سردار شهید «حاج حسن کسایی» فرمانده ای متواضع و با اخلاص بود. او با اینکه مسئول جهاد بود، هر وقت صبح زود به جهاد می آمد، دیده می شد از بقیه زودتر آمده و جهاد را آب و جارو کرده است. او در انجام کار خستگی نمی شناخت. روزی که همزمان او به خاطر شهادت چند تن از دوستانشان اندوهگین بودند، حاجی همه ی بچه ها را جمع کرد و

^{۲۵} رضا آبیاری، دوقلوهای جنگ، جهرم، پیمان غدیر، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۱۱۷.

^{۲۶} ره یافتگان/ص ۳۸۶

گفت: «خستگی حزب الله را خود خداوند استراحت می دهد. اگر یک مقدار خسته باشند، مجروحشان می کند و اگر خیلی خسته شده باشند، شهیدشان می کند. شما ناراحت نباشید!» برادران ما که به فیض شهادت نائل شدند، موقع وصالشان فرا رسیده بود^{۲۷}

در دفترچه ی خاطرات فرمانده گروهان، شهید «محمد جواد درولی» آمده استسری به گردان حمزه زدم، حاج احمد شهید نونچی فرمانده گروهان، مرا دید. چند دقیقه همدیگر را در بغل گرفتیم و بوسیدیم. دل نمی کنسیم. می گفت: «خوب کردی آمد، خدایا شکر! جایی (گردانی) که نرفته ای؟ والله اگر بروی خیلی ناراحت می شوم. این بار گردان حمزه را خط شکن گذاشته اند، نیازت دارم، کسی پیشم نیست. مدت ها منتظرت بوده ام، اگر می خواهی شهید بشوی با من بیا. زیارت کربلا می خواهی با من بیا. ثواب می خواهی با من بیا!» خیلی اصرار کرد. عاقبت با شرمندگی گفتم: «حاجی، بنده می ترسم از اینکه مسؤولیت حتی یک نیرو را در عملیات به عهده بگیرم، بیا و از ما در گذر و بگذار تک و ور و تک تیرانداز» باشیم.

بسیجی شهید «اصغر طاهری» صداقت و صفای خاصی داشت که او را زبانزد بچه ها کرده بود. در قنوت های نمازش دعاها را به عربی و فارسی مخلوط می خواند. در اکثر قنوت ها این دعا را می خواند: «اللهم ارزقنا در دنیا زیارت حسین(ع) در آخرت شفاعت» (حسین(ع)).

بچه ها اگر چه می دانستند اشکالی ندارد، ولی از سر شوخی به او می گفتند: «چرا اینجوری دعای می کنی؟» او با همان صداقت و پاکی خودش می گفت: «خدا دعای بنده را به هر»
 «زبانی که باشد، قبول می کند

مادرش می گفت: «شبی اصغر را در خواب دیدم که در باغی نشسته بود. به من سلام کرد. به او گفتم چه جای خوبی داری مادر! چطور تو را به اینجا آورده اند؟» لبخند زنان گفت: «تنها کار من این بود که از بچگی گناه نکردم و از گناه کردن خجالت می کشیدم»^{۲۸}

از ابتدای جنگ علی رغم آتش مستمری که دشمن بعثی بر روی شهر مقاوم آبادان می ریخت، سیدمرتضی شفیعی شهر را ترک نکرد. قبل از انقلاب هم عکس و رساله ی امام(ره) را مخفیانه می فروخت، که توسط ساواک دستگیر و شکنجه شد

او با کهولت سنی که داشت به عضویت بسیج درآمده بود. شب ها که بچه ها در خواب بودند برمی خاست، ابتدا نماز شب می خواند و سپس مانند پدری مهربان به تک تک !سنگرها سرکشی می کرد تا مبادا پتویی از روی بچه ها به کنار افتاده باشد

در عملیات «بیت المقدس» با شربت و شیرینی کام بچه ها را شیرین می کرد و لحظاتی بعد کام جان او به شهد شهادت شیرین شد^{۲۹}

».

^{۲۸} مهدی عزیزیان - تیپ ۸۳ / ص ۶۵

^{۲۹} حجت الاسلام سید محسن شفیعی، برادر طلبه ی بسیجی شهید «سیدمرتضی شفیعی

طرز لباس پوشیدن سرلشکر خلبان شهید «بابایی» همواره مورد استهزاء دشمنان انقلاب و مورد ایراد و اعتراض همکاران وی بود. ایشان وقتی لباس شخصی به تن می کرد، به علت سادگی و بی پیرایگی لباس، تشخیص وی از افراد معمولی جامعه مشکل می شد. موی کوتاهش به ناشناخته ماندن او در بین توده ی مردم کمک می کرد. هنگام حضور در جبهه یا بازدید از قرارگاه ها، لباس بسیجی به تن داشت. از علایم خلبانی، نشانهای افسری، درجات امیری و ... هیچ اثری در لباس های وی دیده نمی شد. اما وقتی لباس خلبانی به تن می کرد، ناچار به استفاده از علایم و نشانهای فرماندهی می شد. به هنگام راه رفتن یا صحبت کردن سرش را پایین می انداخت. انگار که از تمایز و اختلاف درجه ی خود با دیگران ناراحت بود. به محض اینکه شرایط را مناسب می دید، درجه ها و نشانهای خود را بر می داشت و در جیبش پنهان می کرد^{۳۰}

جاویدالآثر «مصطفی بهمنی» هیچ وقت از کار و خدمت در جبهه چیزی نمی گفت. اگر گاهی از او می پرسیدند چکاره ای و چه سمتی در جبهه داری، می گفت: «من یک سرباز هستم و»! شما می دانید که کار یک سرباز در جبهه چیست

. پس از شهادت، هم زمانش گفتند او در واحد تخریب لشکر المهدی (ع) مسئولیت داشت

:مصطفی در وصیتنامه اش نوشت

۳۰ !

از آنجایی که مسئولیت خون شهدای عزیز این مرز و بوم اسلامی بر دوش من سنگینی می کرد، مرتب از خداوند متعال می خواستم به من عطا فرماید کمی از این سنگینی را از دوش بردارم. خداوند هم این دعا را به اجابت رسانید و من موفق شدم و خداوند این منت را بر من نهاد که بتوانم به جبهه های نور علیه ظلمت اعزام شوم^{۳۱}

■

اری شهدای ما اخلاص داشتند و خدا هم آنها را به نزد خود برد و ما جا مانده ایم.

اخلاص شهید ملکی

شهید طلبه عبدالکریم ملکی اهل اسلام آباد ایامی که رزمنده بود و حقوقی دریافت می کرد مقداری برای خانواده می گذاشت و بقیه معلوم نبود چه میشد. ولی بعد از شهادتش عده ای خانواده ایتم و مساکین امدند و گفتند ایشان هرماه به ما کمک مالی می کرد.

و امثال ایشان در بین بسیجی ها فراوان بودند .

هرچه اصرار می کردند حقوق نمی گرفتند

وقتی شهید مصطفی چمران ستاد جنگهای نامنظم را تشکیل داد، عده ای از اقشار مختلف مردم «پیر»، «جوان»، «متأهل» و «مجرد» به ایشان پیوستند.

ایشان هر چه اصرار می کرد که به این سپاهیان و نیروهای مردمی مختصر حقوقی بدهد قبول نمی کردند. در حالی که در بین آن ها افرادی بودند که زن و بچه داشتند.

تا این که شهید چمران چاره ای اندیشید که آن ها مجبور شوند پولی را دریافت کنند. به همین دلیل پول را خدمت حضرت امام خمینی (رحمه الله) برد و از ایشان درخواست کرد تا آن پول ها را تبرک کنند. شهید چمران با خود گفت اگر پول های تبرکی را به رزمنده ها

^{۳۱} دفتر چه خاطرات خانواده شهید - مرکز حفظ آثار سپاه

بدهم آن ها حتماً آن را قبول خواهند کرد و دیگر بهانه ای برای ردّ کردن آن ندارند. لذا برای هر کس به حسب عائله و شرایطی که داشت مبلغی را معین کرد. برای یکی سه هزار تومان، برای دیگری پنج هزار تومان و ...

اولین نفری را که صدا زد تا پولش را بدهد، جلو آمد که با نهایت تعجب دید یک اسکناس صد تومانی برداشت و گفت اگر تبرک امام است، همین کافیست و بقیه هم همین کار را انجام دادند.

آن ها مردانه در کنار فرمانده ی خود در راه خدا جنگیدند و بسیاری از آن ها به درجه ی رفیع شهادت رسیدند و خود فرمانده هم در دهلاویه شربت شهادت نوشید و به یاران شهید خود پیوست.

من راننده هستم!

مادر شهید «غلامرضا کشتکار» می گوید: پسر من با اینکه در واحد تخریب بود، می گفت «من راننده هستم و به رزمنده ها سر می زنم» در صورتی که در یکی از سخت ترین واحدهای تخصصی جبهه فعالیت می کرد.

استاندار شهید مهندس شهید علی اخوین انصاری

پس از پیروزی انقلاب بود که به پیشنهاد آقای دکتر حسن غفوری فرد - که از دوستان قدیمی او بود - به معاونت استانداری خراسان برگزیده شد و پس از چند ماه در بهمن ۱۳۵۸ با دستور و حکم آیت الله هاشمی رفسنجانی که در آن زمان سرپرست وزارت کشور بود، به استانداری گیلان که زادگاهش منصوب شد .

روزی که رهسپار رشت بود، اشک در چشم هایش حلقه زده بود. مادر همسرش از او

پرسید: چرا گریه می‌کنی؟ او با متانت پاسخ داد: دیشب قدری از نامه امام علی (ع) خطاب به مالک اشتر در نهج‌البلاغه را خواندم. دیدم مسئولیت زیادی بر عهده‌ام گذاشته شده است. به این نتیجه رسیدم که اگر امام علی در روز قیامت از من بپرسد، تو با این نامه من و دستورهایی که در آن بود، چه کردی، چه پاسخی دارم؟ می‌ترسم اگر نتوانم آن گونه که باید به مردم محرومان کمک نکنم، شرمنده مولایم علی (ع) شوم .

استانداری که غسل شهادت می‌کرد

علی در آغاز کار در گیلان با استانی روبه‌رو شد که میدان جولان و خودنمایی گروه‌های چپ وابسته به شوروی و گروه‌کهای ضد انقلاب از جمله منافقین بودند. این نیروهای الحادی و مارکسیستی که با ایجاد آشوب، هدفی جز سهم خواهی از نظام اسلامی و وادار کردن جمهوری اسلامی به سهم دادن به آنها نداشتند، شهر رشت و بسیاری از شهرهای استان گیلان را اشغال کرده بودند و مردم نیز در سردرگمی مانده بودند، زیرا نمایندگان دولت موقت یا نیروهای بی‌تجربه بودند که توان مقابله با این حرکات را نداشتند و یا نیروهای وابسته‌ای بودند که دلسوز انقلاب نبودند. علی با ورود به شهر رشت که بسیاری از مراکز اداری و ساختمان‌های دولتی آن از جمله استانداری آن در اشغال نیروهای ضد انقلاب بود به ساختمان جهاد سازندگی رفت و کار خود را برای پاکسازی و ساماندهی نیروهای دولتی به همراه فرمانده سپاه پاسداران و دادستان شهر از آنجا آغاز کرد. او که همواره لباس سپاه بر تن داشت، پس از چند ماه فعالیت شبانه روزی با همکاری نیروهای مردمی و انقلابی آن استان کارها به سامان رسید و شهر به یک آرامش نسبی دست یافت .

پس از آرامشی که بر استان حاکم شد به همراه نیروهای مساجد و جوانان مسلمان به خدمت رسانی به مردم محروم استان همت گماشت که بسیاری از آن طرح‌های عمرانی و خدماتی تاکنون نیز ادامه دارد و یادگاری از تلاش خالصانه او و همراهانش در این مسیر

هستند .

در این ماه‌های سخت و طاقت‌فرسا ده‌ها بار تهدید و چندین نامه تهدیدآمیز به منزلشان فرستاده شد و یا با تلفن‌های متعدد به همسرش یادآوری می‌کردند که شوهرت را خواهیم کشت، مگر آنکه از این استان برود. ولی علی خم به ابرو نمی‌آورد و مصمم در راه انقلاب و رهبری امام خمینی ایستاده بود .

او در این رابطه چند بار به همسرش گفت: چندین بار به من زنگ زدند و گفتند تو را شهید می‌کنیم. فکر می‌کنند من از شهادت می‌ترسم. آنها اگر این کار را نکنند، نامرد هستند چون شهادت آرزوی من است. به همین دلیل است که هرگاه به بیرون از منزل می‌روم، غسل شهادت می‌کنم .

عید نوروز در کنار محرومان بود

هر شب نزدیک ساعت ۱۰ دستور می‌داد تا نیروهای استانداری، مقداری خرما و نان و برنج و روغن و... را در نایلون‌هایی بگذارند و به خانواده‌های مستمند که در زیر چادرها یا مناطق محروم زندگی می‌کردند، برسانند .

در مدتی که در استانداری بود، زمان تحویل سال را در کنار محرومان می‌گذرانید و هیچ‌گاه عید نوروز کنار خانواده‌اش نبود. می‌گفت: من استاندار و خادم این مردم هستم و باید در کنار آنها باشم. او برای آنها لباس نو می‌خرید و به آنها هدیه می‌داد تا شرمنده فرزندان‌شان نشود .

یک سوم حقوقش را که از استانداری می‌گرفت به همسرش می‌داد تا زندگی را با آن بگذرانند و مابقی را به کمیته امداد امام خمینی می‌داد تا خرج محرومان و مستمندان کند .

امام خمینی (ره) او را با لفظ «فرزندم» خطاب می‌کرد

علی چندین بار با حضرت امام خمینی دیدار کرد و همیشه امام با ملاطفت خاصی با او برخورد می‌کرد و با صمیمیت به او می‌گفت: «والی استان گیلان» و یا او را با «فرزندم» خطاب می‌کرد. علی سر از پا نمی‌شناخت و با آرامش گزارش خود را تقدیم امام خمینی می‌کرد .

پس از شهادت او در پانزدهم تیر ماه ۱۳۶۰ حضرت امام خمینی در دیدار با همسر و خانواده این شهید با صمیمیت و اخلاص، شهید انصاری را با نام کوچک یاد کردند و فرمودند: غم از دست دادن علی، غم شما نبود؛ غم من هم بود. مرا در غم خود شریک بدانید. سپس دستی بر سر دختر خرسال شهید کشیدند و فرمودند: علی در جوار رحمت الهی آرمیده است .

من عاشق و آماده شهادتم

پس از شهادت آیت‌الله دکتر بهشتی و گروهی از یاران امام و انقلاب در فاجعه هفتم تیر ۱۳۶۰ تهدیدات منافقین بیشتر شد، ولی او که عاشق شهادت بود، در سخنرانی پر شور خود در مراسم یادبود این شهدای بزرگوار فریاد زد: ای منافقین! ای مزدوران آمریکا! سینه‌های ما برای پذیرش گلوله‌های شما آماده است. بیاید و بکشید ما را، ولی بدانید که ما از اسلام پاسداری می‌کنیم. تا خون در رگ ماست - خمینی رهبر ماست .

دو شب قبل از شهادت به همسرش گفت که وصیتنامه‌اش را در همان ساکی گذاشته است که اسلحه‌اش در آن است. او همچنین سفارش کرد که همسرش در شهادت او گریه نکند و پشت تابوتش شعار بدهد: علی جان! منزل نو مبارک. علی جان! شهادتت مبارک. علی جان

راحت ادامه دارد .

سرانجام صبح روز پانزدهم تیر ماه ۱۳۶۰ مصادف با چهارم ماه مبارک رمضان شهید انصاری در حالی که به همراه معاونش شهید علی رضا نورانی رهسپار محل کار بود، به دست دو تن از منافقین مورد حمله مسلحانه قرار گرفت که شهید انصاری در همان محل به شهادت رسید و نورانی نیز به تهران منتقل شد، ولی او نیز لایق شهادت بود و به شهید انصاری پیوست .

پس از شهادت شهید انصاری، رییس جمهور شهید دکتر محمد علی رجایی به همسرش پیشنهاد داد که به پاس نقش فراوان و موثر او در جریان انقلاب و تثبیت جمهوری اسلامی پیکر او را به تهران منتقل کنند تا در کنار شهدای هفتم تیر و انقلاب در بهشت زهرا به خاک سپرده شود اما همسرش پاسخ داد که او در وصیتنامه اش از ما خواسته او را در رودسر و در کنار شهدای زادگاهش به خاک بسپاریم که به این وصیت عمل کردیم .

تشییع باشکوه این عزیزان در تاریخ استان گیلان بی نظیر بود. مردمی که خدمات مخلصانه و شبانه روزی شهید انصاری را دیده بودند، با شرکت گسترده بر پیکر او نماز خواندند و تابوت او را تا گلزار شهدای رودسر بر دوش گرفتند^{۳۲} .

اگر اخلاص نباشد روز قیامت روز ضرر هست!

از رسول خدا(ص) روایت است که روز قیامت سه نفر را به موقف حساب آورند و به اولی که عابدست خطاب می رسد که چه اعمالی انجام داده ای گوید بارخدا یا در روز و شب به نماز و بندگی اشتغال داشتم پس خداوند گوید که دروغ می گویی که مرادت طاعت من نبود بلکه مقصودت مصرف به آن گشته که خلاق بذکر حمیده ات متوجه گشته بگویند که این مرد عابدست پس این نوع عبادت بدرگاه ما موجب اجر نگردد به دومی که صاحب

^{۳۲} استاندار آسمانی، عبدالرضا سالمی نژاد

نعمت است خطاب رسد که به تو نعمتها ارزانی کردم در کدام راه صرف نمودی گوید که بار خدای صدقه در شب و روز می دادم خدا گوید که دروغ می گویی و ملائکه بدروغ او اعتراف نمایند که مقصد اصلیت آن بود که مردم بگویند که فلان کس آدمی کریم و بخشنده ایست به سومی که شربت شهادت نوشیده خطاب رسد که چه اعمالی انجام داده ای گوید بارالها جهاد در راهت کرده تا شهید شدم فرمان رسد که دروغ می گویی و فرشتگان گویند که دروغ می گویی بلکه منظور تو از این جهاد آن بود که مردم گویند که فلانی شجاع است.^{۳۳}

شخصی برای تشویق کارگراهایش گفت هرکسی نماز بخواند مزد بیشتری می گیرد. کارگراها شروع به نمازخواندن کردند ولی متوجه شد که بی وضو نماز می خوانند به آنها گفت چرا وضو نمی گیری؟ گفتند اگر بخوای وضو بگیریم باید برای وضو هم پول بدهی!

کشته راه الاغ!

در زمان پیامبر (ص) جنگی بین مسلمانان و مشرکین پیش آمد در حین جنگ یکی از مسلمانان ضعیف الایمان چشمش به پالان و الاغ یکی از مشرکین افتاد که باصطلاح با قیمت بود لذا به طرف آن مشرک حمله کرد که بتوان آن را مالک شود پس بدست آن مشرک کشته شد بعد از جنگ به پیامبر (ص) گفتند که فلانی هم شهید شد حضرت فرمود: او شهید نشد بلکه قتیل الحمار شد یعنی کشته راه الاغ.

برای تو دواجر هست

مردی به پیامبر (ص) عرض کرد که ای رسول خدا اعمالم را پنهانی انجام می دهم و دوست ندارم احدی از آنها مطلع شود که من خوشحال شوم پس پیامبر فرمود: برای تو دو اجر است اجر عمل پنهان و اجر عمل آشکار.

سلام خالصانه به حضرت معصومه سلام الله علیها

طلبه ای جنب وقتی به حرم قم رسید سلامی از روی اخلاص به بی بی داد. در راه به طلبکار رسید. طلبکار گفت پس طلب مرا کی می دهی؟ طلبه گفت فعلا ندارم. طلبکار گفت پس ثواب یکی از اعمال را بجای بدهیت بده و من طلبم را می بخشم. طلبه هم ثواب سلام همان روز به حضرت معصومه را نیت کرد که به طلبکار داده شود.

شب طلبه در خواب طلبکار را دید که در کاخ خیلی باشکوهی اس. پرسید این کاخ از کجا ست طلبکار گفت این ثواب ان سلام مخلصانه تو به حضرت معصومه س است!

نماز مخلصانه حضرت امام تو راه دستگیری

حضرت امام را که دستگیر کردند و به تهران بردند در بین راه امام خواستند نماز صبح بخوانند ولی نظامی ها حاضر نشدند ماشین را نگه دارند فقط حاضر شدند سرعت را کم کنند و امام در ماشین را باز کرده دست روی زمین زدند و تیمم کردند و پیش به قبله نماز صبح خواندند. بعدها فرمودند ان نماز صبح از همه نمازهایی که خواندم بهتر بود.

کسی که انتظار دارد از او تشکر کنند مخلص نیست.

رجبعلی خیاط وقتی در خلوت به او پیشنهاد گناه دادند و برای خدا گناه نکرد درهای کرامت بر او باز شد.

حضرت یوسف از مخلصین است چون برای خدا گناه نکرد.

پیامبر فرمود امتم در قیامت سه دسته هستند

و فی الدر المنثور: فی قوله: «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا»: أخرج البيهقي في الشعب عن أنس قال: قال رسول الله ص: إذا كان يوم القيامة صارت أمتي ثلاث فرق: فرقة يعبدون الله خالصا، و فرقة يعبدون الله رياء، و فرقة يعبدون الله يصيبون به دنيا؛ فيقول للذي كان يعبد الله للدنيا: بعزتي و جلالتي ما أردت بعبادتي؟ فيقول: الدنيا فيقول: لا جرم لا ينفعك ما جمعت و لا ترجع إليه انطلقوا به إلى النار، و يقول للذي يعبد الله رياء: بعزتي و جلالتي ما أردت بعبادتي؟ قال: الرياء فيقول: إنما كانت عبادتك التي كنت ترائي بها؛ لا يصعد إلى منها شيء و لا ينفعك اليوم؛ انطلقوا به إلى النار و يقول للذي كان يعبد الله خالصا: بعزتي و جلالتي ما أردت بعبادتي؟ فيقول: بعزتك و جلالك لأنك أعلم به مني - كنت أعبدك لوجهك و لدارك - قال: صدق عبادي انطلقوا به إلى الجنة.

به نقل از الميزان في تفسير القرآن، ج ۱۰، ص ۱۸۱

پیامبر خدا فرمود: امت من در قیامت سه دسته هستند. عده ای خدا را خالصا عبادت کردند. عده ای از روی رياء و عده ای برای دنیا.

خدا به کسی که برای دنیا اورا عبادت کردند می فرماید: به عزت و جلالم قسم! هدف از عبادت من چه بود؟

می گوید: دنیا! خدا می فرماید آنچه جمع کردی نفعی به حالت ندارد. اورا جهنم ببرید. به کسی که برای ریا عبادت کرده می فرماید: به عزت و جلالم قسم! هدف از عبادت من چه بود؟ می گوید: رياء. خدا می فرماید عبادتت بسوی من نیامد و امروز فایده ای برایت ندارد. او را جهنم ببرید.

به سومی که مخلصا لله خدا را عبادت کرده می فرماید: به عزت و جلالم قسم! هدف از عبادت من چه بود؟ جواب می دهد به عزت و جلالت قسم تو دانایتر از خود من هستی. فقط برای رضایت تو عبادتت کردم. خدا می فرماید بنده ام راست گفت اورا بهشت ببرید.

داستانهایی از علمای مخلص^{۳۴}

عاقبت ریاکاران!

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: «يُجَاءُ بَعْدَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ قَدْ صَلَّى فَيَقُولُ يَا رَبِّ صَلَّيْتُ ابْتِغَاءَ وَجْهِكَ فَيُقَالُ لَهُ بَلْ صَلَّيْتَ لِيُقَالَ مَا أَحْسَنَ صَلَاةَ فُلَانٍ اذْهَبُوا بِهِ إِلَى النَّارِ

و يُجَاءُ بَعْدَ قَدْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ فَيَقُولُ يَا رَبِّ تَعَلَّمْتُ الْقُرْآنَ ابْتِغَاءَ وَجْهِكَ فَيُقَالُ لَهُ بَلْ تَعَلَّمْتَ لِيُقَالَ مَا أَحْسَنَ صَوْتَ فُلَانٍ اذْهَبُوا بِهِ إِلَى النَّارِ

و يُجَاءُ بَعْدَ قَدْ قَاتَلَ فَيَقُولُ يَا رَبِّ قَاتَلْتُ ابْتِغَاءَ وَجْهِكَ فَيُقَالُ لَهُ بَلْ قَاتَلْتَ لِيُقَالَ مَا أَشْجَعَ فُلَانًا اذْهَبُوا بِهِ إِلَى النَّارِ

و يُجَاءُ بَعْدَ قَدْ أَنْفَقَ مَالَهُ فَيَقُولُ يَا رَبِّ أَنْفَقْتُ مَالِي ابْتِغَاءَ وَجْهِكَ فَيُقَالُ لَهُ بَلْ أَنْفَقْتَهُ لِيُقَالَ مَا أَسْخَى فُلَانًا اذْهَبُوا بِهِ إِلَى النَّارِ»؛

از امام صادق (ع) شنیدم فرمودند ﴿﴾ ﴿﴾

روز قیامت بنده ای را می آورند که نماز خوانده است، گوید: خدایا من برای رضای تو ﷻ نماز گزارده‌ام.

به او می گویند خیر، تو برای اینکه گفته شود خوب نماز می خوانی، نماز می خواندی، در این هنگام امر می شود او را به طرف دوزخ ببرید.

^{۳۴} مختاری، رضا، (۱۳۸۶)، گزیده سیمای فرزندگان، قم: بوستان کتاب، چاپ ششم

بعد از این بنده‌ای دیگر را حاضر می‌کنند که قرآن یاد گرفته است، می‌گوید: خدایا من ﷻ
برای رضای تو قرآن را فرا گرفتم

گفته می‌شود خیر، بلکه تو قرآن یاد گرفتی تا بگویند او خوش صدا می‌باشد. در اینجا
فرمان می‌رسد او را هم به طرف دوزخ ببرید

بار دیگر بنده‌ای دیگر می‌آورند که جهاد کرده است، می‌گوید: خدایا من برای رضای ﷻ
تو به جهاد رفته‌ام

به او می‌گویند: خیر، تو به جهاد رفتی تا بگویند فلان کس شجاع می‌باشد. در این جا امر
می‌آید او را هم بطرف دوزخ ببرید

سپس بنده‌ای دیگر را حاضر می‌کنند که مال خود را در راه خداوند متعال انفاق کرده ﷻ
است، می‌گوید: خدایا من اموال خود را در راه تو انفاق کردم

به او هم می‌گویند خیر، تو در انفاق خود نظر داشتی که مردم بگویند او چقدر سخاوت
دارد، فرمان می‌آید او را هم وارد آتش کنید

بحار الأنوار ۶۹: ۳۰۱ ﷻ

علامه طباطبائی

یکی از خصوصیات استاد علامه طباطبائی رحمه الله، اخلاص کامل و تام ایشان بود و
جاودانگی آثار او و تربیت آن همه شاگرد، گواه صادقی بر این مدعاست. یکی از شاگردان

ایشان در این باره می نویسد:

وارستگی استاد از هر نوع تظاهر به علم و دانش از خصوصیات ایشان، و همواره محرک او در هر عمل، اخلاص و جلب رضای خدای سبحان بود. ما که با ایشان انس بیشتری داشتیم، یک بار هم به خاطر نداریم که مطلبی را برای تظاهر به علم یادآور شده باشد، یا سخنی را سؤال نکرده از پیش خود مطرح کرده باشد. اگر فردی با او یک سال به مسافرت می رفت و از مراتب علمی او آگاهی قبلی نداشت، هرگز فکر نمی کرد که این مرد پایه گذار روش جدید در تفسیر و طرح قواعد و مسائل نو در فلسفه و استادی مسلم در سیر و سلوک است.^{۳۵}

شیخ محمدجواد بلاغی

در کارهای خود آنقدر متوجه خدای سبحان و خالص بودن عمل بود که در شماری از کتابهایش مانند التوحید و التثلیث و الرحلة المدرسية (چاپ ۱۳۴۴ ق) نام خود را ننوشت و به عنوان نویسنده ای گمنام و ناشناس آنها را منتشر کرد و می فرمود: « هدف من دفاع از اسلام و تشیع و حقیقت است و کتاب به نام من چاپ شود یا به نام دیگری فرقی ندارد».^{۳۶}

شیخ آقا بزرگ تهرانی

مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی صاحب کتاب ارزشمند الذریعة وقتی به عظمت کتاب الغدیر علامه امینی واقف می شود از خدا می خواهد تا باقیمانده ی عمر او را به صاحب الغدیر بدهد، تا کار تألیف الغدیر به اتمام رسد. وی در تقریظی که برای علامه امینی نوشته است، چنین می گوید:

من قاصر من وصف این کتاب گرانها، و ستایش آن. الغدیر بالاتر و بزرگتر از آن است که آن را وصف کنند و ثنا گویند. من تنها کاری که می توانم کرد این است که دعا کنم تا

^{۳۵} یادنامه ی علامه طباطبائی، ص ۴۸.
^{۳۶} مشکوة، شماره ی ۱، ص ۱۲۶.

خداوند عمر مؤلف کتاب را طولانی کند و به او فرجام نیک بخشد. این است که با خلوص دل، از درگاه خداوند متعال مسئلت می کنم که بقیه ی عمر مرا بر عمر شریف او بیفزاید تا (او بتواند به همه ی آرمان خویش دست یابد.^{۳۷}

محدث قمی

هنگامی که محدث قمی رحمه الله در مشهد اقامت داشت، ماه رضانی در مسجد گوهرشاد منبر می رفت. مرحوم آخوند مولی عباس تربتی - که از علمای ابرار و روحانیون پارسا بود - از تربت حیدریه، محل اقامت خود، به مشهد آمده بود تا در ماه مبارک رمضان از منبر حاج شیخ عباس قمی استفاده کند. مولی عباس تربتی با محدث قمی سابقه ی دوستی داشت و این دو با همدیگر صمیمی بودند. روزی محدث قمی از بالای منبر چشمش به مولی عباس می افتد که در گوشه ای از مجلس پر جمعیت وی نشسته و به سخنان وی گوش می دهد. همان وقت می گوید: « ای مردم، آقای حاج آخوند تشریف دارند از ایشان استفاده کنید » و - با آن کثرت جمعیت که برای او آمده بودند و مهیای استماع از وی بودند - از منبر به زیر می آید و از آخوند می خواهد که تا آخر ماه رمضان به جای ایشان در حضور آن (جمعیت منبر برود و در آن ماه دیگر خود منبر نرفت^{۳۸}

محدث قمی برای فرزند بزرگش نقل کرده است که وقتی کتاب منازل الآخرة را تألیف و چاپ کردم و به قم رسید، به دست شیخ عبدالرزاق مسئله گو - که قبل از ظهر در صحن مطهر حضرت معصومه علیها السلام مسئله می گفت - افتاد. پدرم کربلایی محمدرضا از علاقه مندان شیخ عبدالرزاق بود و هر روز در مجلس او حاضر می شد. شیخ عبدالرزاق پس از آن روزها منازل الآخرة را برای مستمعین می خواند. روزی پدرم به خانه آمد و گفت: « شیخ عباس، کاش مثل این مسئله گو می شدی و می توانستی منبر بروی و این کتاب را که

^{۳۷} میرحامد حسین، ص ۱۴۵.

^{۳۸} حاج شیخ عباس قمی مرد تقوا و فضیلت، ص ۲۸-۲۹.

امروز برای ما خواند بخوانی! چند بار خواستم بگویم آن کتاب از تألیفات من است، اما هر بار خودداری کردم و چیزی نگفتم. فقط عرض کردم: دعا بفرمایید خداوند توفیقی مرحمت (فرماید).

پرهیز از مرجعیت

از امام صادق علیه السلام نقل کرده اند:
 مَنْ دَعَا النَّاسَ إِلَى نَفْسِهِ وَفِيهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ فَهُوَ مُبْتَدِعٌ ضَالٌّ^{۳۹}
 کسی که مردم را به سوی خودش دعوت کند، با این که در بین آنان داناتر از او هست، او بدعت گذار و گمراه است.
 در سرگذشت سیدبن طاووس آمده است که او با این که شایسته مقام افتا و مرجعیت بود، فتوا صادر نکرد و متصدی مرجعیت نشد.
 هم چنین هنگامی که شاگردان بزرگ شیخ انصاری، پس از درگذشت شیخ، با اصرار فراوان میرزای بزرگ شیرازی را وادار به قبول این مسئولیت کردند، قطرات سرشک بر گونه و ریش مبارکش جاری شد و سپس سوگند یاد کرد که «هرگز به ذهنم خطور نکرده بود که روزی این مسئولیت عظیم بر دوشم می آید.»^{۴۰}

شیخ انصاری و سعید العلماء

صاحب جواهر قدس سره در روزهای بیماری آخر زندگی اش دستور داد مجلسی تشکیل شود که همه ی علمای طراز اول نجف اشرف در آن شرکت کنند. مجلس مزبور در خدمت صاحب جواهر تشکیل گردید؛ ولی شیخ انصاری در آن حضور نداشت. صاحب جواهر فرمود: شیخ مرتضی را نیز حاضر کنید. پس از جست و جو و تفحص دیدند شیخ در گوشه ای از حرم امیرالمؤمنین علیه السلام رو به قبله ایستاده و برای شفای صاحب جواهر دعا می

^{۳۹} سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۲۰.

^{۴۰} هدیه الرازي، ص ۴۰-۴۱.

کند و از خداوند می خواهد تا او از بیماری عافیت یابد. پس از اتمام دعا، شیخ را به آن مجلس هدایت کردند.

صاحب جواهر شیخ را بر بالین خود نشاند و دستش را گرفت بر روی قلب خود نهاد و گفت: «الآن طابَ لِي الْمَوْتُ؛ اکنون مرگ بر من گواراست». سپس به حاضران فرمود: «این مرد پس از من مرجع و رهبر شما خواهد بود». بعد رو به شیخ انصاری کرد و گفت: «از احتیاطات خود بکاه و بسیار سخت گیر مباش، زیرا که دین اسلام دینی است سهل و آسان».

این مجلس پایان یافت و طولی نکشید که صاحب جواهر به دیار قدس پر کشید. و اینک نوبت شیخ مرتضی است که مرجعیت را به عهده بگیرد؛ اما او با این که چندین مجتهد مسلم اعلامیتش را تصدیق کردند^{۴۱}، از صدور فتوا و قبول مرجعیت خود داری ورزید و به سعید العلماء مازندرانی^{۴۲} در گذشته حدود ۱۲۷۰ ق) که در ایران به سر می برد و بیشتر شیخ در کربلا با وی همدرس بود، و در آن هنگام او را بر خود ترجیح می داد، نامه ای بدین مضمون نوشت:

هنگامی که شما در کربلا بودید و با هم از محضر شریف العلماء استفاده می بردیم، استفاده و فهم تو بیشتر از من بود، اینک سزاوار است به نجف بیایی و مرجعیت را عهده دار شوی! سعید العلماء در جواب نوشت:

آری، لیکن در مدتی که من ایران بودم، شما در حوزه مشغول به تدریس و مباحثه بوده اید! ولی من در این جا گرفتار امور مردم هستم و شما در این منصب از من سزاوارترید! شیخ انصاری، پس از رسیدن جواب نامه به حرم مطهر حضرت علی علیه السلام مشرف شد و از آن امام بزرگ خواست که وی را در این امر خطیر کمک کند و از لغزش مصون

^{۴۱} علمای معاصرین، ص ۶۱، به نقل زندگانی شیخ انصاری، ص ۷۵.

^{۴۲} برای اطلاع از شرح زندگی او به ریحانه الادب (ج ۳، ص ۳۸) مراجعه کنید.

(بدارد^{۴۳})

۳. آیه الله سید محمد فشارکی

هنگامی که پس از رحلت میرزای شیرازی اول، برای قبول مرجعیت به آیه الله سید محمد فشارکی رحمه الله مراجعه کردند فرمود:

من شایسته ی مرجعیت نیستم، زیرا ریاست دینی و مرجعیت اسلامی به غیر از علم فقه، امور دیگری لازم دارد از قبیل: اطلاع از مسائل سیاسی و شناختن موضع گیری های درست در هر کار. و اگر من در این امر دخالت کنم، به تباهی کشیده می شود، برای من غیر از تدریس کار دیگری جایز نیست.

(و بدین گونه مردم را ارجاع داد به میرزا محمد تقی شیرازی^{۴۴})

مرحوم سید محمد فشارکی یکی از بزرگ ترین شاگردان میرزای اول بود و پس از او از بزرگ ترین فقها به حساب می آمد. وی استاد مرحوم آیه الله حاج شیخ عبدالکریم حائری، مؤسس حوزه ی قم، و عده ای دیگر از بزرگان است. آیه الله حائری می گوید: من از استاد خود آیه الله فشارکی شنیدم که فرمود: « هنگامی که میرزای شیرازی اول در گذشت، دیدم مثل این که در دلم نشاطی هست. هر چه اندیشیدم جای نشاطی نبود. میرزای شیرازی که استاد و مربی من بوده است در گذشته است». اصلاً عظمتی که مرحوم میرزا داشت از نظر علم و تقوا و زیرکی و ذکاوت، عجیب و کم نظیر بوده است.

مرحوم فشارکی می گوید: « مدتی اندیشیدم بینم این نشاط از چیست؟ سرانجام به این نتیجه رسیدم که شاید نشاط از این است که همین روزها من مرجع تقلید می شوم. رفتم حرم مطهر و از حضرت خواستم که این خطر را از من رفع کند، گویا حس می کنم که «تمایل به ریاست دارم».

^{۴۳} زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، ص ۷۳-۷۴. نیز ر.ک: الکلام بجر الکلام، ج ۱، ص ۱۲۷.

^{۴۴} الفوائد الرضویة، ص ۵۹۴، به نقل از بیدارگران اقالیم قبله، ص ۱۲۶-۱۲۷.

ایشان تا صبح در حرم به سر برد و صبح وقتی برای تشییع جنازه، آمد او را با چشم های پرتالهاب دیدند که معلوم بود شب را مشغول گریه بوده است. و تلاش کرد و کرد و عاقبه (الأمر زیر بار ریاست نرفت^{۴۵})

دوری از امامت جماعت بر اثر تقوا و خداترسی

۱. محدث قمی

مرحوم شهابی گوید:

من از همان اوقات که به تحصیل مقدمات اشتغال داشتم، نام محدث قمی را در محضر مبارک پدر بزرگوارم زیاد و توأم با تجلیل می شنیدم. وقتی که برای تحصیل به مشهد مشرف شدم، زیارت ایشان را بسیار مغتنم می شمردم.

چند سالی که با این دانشمند با ایمان معاشرت داشتم و از نزدیک به مراتب علم و عمل و پارسایی و پرهیزکاری ایشان آشنا شدم، روز بروز بر ارادتم می افزود.

در یکی از ماه های رمضان با چند تن از دوستان از ایشان خواهش کردیم که در مسجد گوهرشاد اقامه ی جماعت را بر معتقدان و علاقه مندان منت نهند. با اصرار و پافشاری، این خواهش پذیرفته شد و وی چند روز نماز ظهر و عصر را در یکی از شبستان های آن جا اقامه کرد و بر جمعیت این جماعت روز بروز افزوده می شد. هنوز ده روز نشده بود که اشخاص زیادی اطلاع یافتند و جمعیت فوق العاد شد. روزی پس از اتمام نماز ظهر به من که نزدیک ایشان بودم گفتند: « من امروز نمی توانم نماز عصر بخوانم ». رفتند و دیگر آن سال را برای نماز جماعت نیامدند.

در موقع ملاقات و سوال از علت ترک نماز جماعت گفتند: « حقیقت این است که در رکوع رکعت چهارم متوجه شدم که صدای اقتدا کنندگان که پشت سر من می گویند: « یا الله یا

^{۴۵} یادنامه ی شهید قدوسی، ص ۲۰۳.

الله، ان الله مع الصابرين»، از محلی بسیار دور به گوش می رسد و متوجه زیادی جمعیت شدم و در من شادی و فرحی تولید شد و خلاصه خوشم آمد که جمعیت این اندازه زیاد (است! بنابراین، من برای امامت اهلیت ندارم^{۴۶})

۲. حاج میرزا علی آقا شیرازی اصفهانی

شهید مطهری درباره ی این استاد بزرگ می نویسد: هر وقت به قم می آمد، علمای طراز اول قم با اصرار از او می خواستند که منبر برود و موعظه کند. منبرش بیش از آن که «قال» باشد «حال» بود. از امامت جماعت پرهیز داشت. سالی در ماه مبارک رمضان با اصرار زیاد او را وادار کردند که آن ماه در مدرسه ی صدر اصفهان اقامه ی جماعت کند. با این که مرتب نمی آمد و قید منظم آمدن سر ساعت معین را تحمل نمی کرد، جمعیت بی سابقه ای برای اقتدا شرکت کردند. شنیدم که جماعت های اطراف خلوت شد، او هم دیگر ادامه (نداد^{۴۷})

۳. وحید بهبهانی

علت مهاجرت وحید از بهبهان این بوده است که خواجه عزیز کلانتر روزی موقع نماز به آقا می گوید: «آقا! ببینید بر اثر دستوری که داده ام چقدر مردم در نمازجماعت شما شرکت کرده اند و جمعیت چقدر زیاد شده است!» وحید به قدری از این گفته منقلب می شود که دیگر نماز جماعت نخوانده و به منزل می رود و بدون درنگ عازم عتبات می شود و برای همیشه بهبهان را ترک می گوید تا مبادا بر اثر این گونه اعمال سفیهانه ی مریدان نادان، زنگ ریا و تعلقات جسمانی بر لوح دل و روح پاک و بزرگش بنشیند و او را از مقام

^{۴۶} الفوائد الرضویة، صفحه ی ج، مقدمه، با اندکی تلخیص و تغییر.

^{۴۷} سیری در نهج البلاغه، ص ۱۲، مقدمه.

والای معنوی به پرتگاه پستی و جاه طلبی سقوط دهد.^{۴۸}

۴. آقا عبدالحسین فرزند وحید بهبهانی

آقا عبدالحسین پسر کوچک وحید بهبهانی است. درباره ی او نوشته اند: ولادتش در کربلا اتفاق افتاده. در خدمت پدرش علوم شرعی را تحصیل کرد و در عصر آن مرحوم مرجع مردم در اخذ فتاوی شد. وحید اجازه ای مبسوط به ایشان دادند و مردم را به رجوع و استفتا از خدمتش حکم فرمودند. بعد از آن که پدرش وحید درگذشت، علما و مؤمنین از او خواهش کردند که به جای آقا به نماز جماعت مشغول شوند. بعد از اصرار زیاد، چند روزی مشغول امامت جماعت شد و خلق بسیار در نمازش حاضر می شدند. بعد از دو ماه نماز جماعت را تعطیل کرد و گفت: « امامت مقامی عظیم، و تحمل آن بر من مشکل» و با آن (زهد و ورع و تقوا کناره گرفت^{۴۹})

۵. علامه طباطبائی

یکی از شاگردان علامه رحمه الله می نویسد: از همان زمان طلبگی ما در قم که من زیاد به منزل علامه می رفتم، هیچ گاه نشد که بگذارند ما با ایشان به جماعت نماز بخوانیم. این غصه در دل ما مانده بود که ما جماعت ایشان را ادراک نکرده ایم. تا در ماه شعبان ۱۴۰۱ ق که به مشهد مشرف شدند و در منزل ما وارد شدند. ما کتاب خانه را اتاق ایشان قرار دادیم تا به هر کتابی که بخواهند دسترسی داشته باشند. موقع نماز مغرب من برای ایشان و یکی از همراهان که پرستار و مراقب ایشان بود سجاده پهن کردم و از اتاق خارج شدم که خودشان به نماز مشغول شوند و سپس من داخل شوم و به جماعت اقامه شده، اقتدا

^{۴۸} وحید بهبهانی، ص ۱۲۱.

^{۴۹} وحید بهبهانی، ص ۲۶۹.

کنم؛ چون می دانستم که اگر در اتاق باشم، ایشان برای امامت حاضر نخواهند شد. حدود ربع ساعت از مغرب گذشت. صدایی آمد و آن رفیق همراه مرا صدا زد. چون آمدم گفت: ایشان همین طور نشسته و منتظر شما هستند که نماز بخوانید. عرض کردم: من اقتدا می کنم. گفتند: «ما مقتدی هستیم». عرض کردم: استدعا می کنم بفرمایید نماز خودتان را بخوانید! فرمودند: «ما این استدعا را داریم». عرض کردم: چهل سال است از شما تقاضا کرده ام که یک نماز با شما بخوانم تا به حال نشده است، قبول بفرمایید! با تبسم ملیحی فرمودند: «یک سال دیگر هم روی آن چهل سال!» و حقا من در خود توان آن نمی دیدم که برایشان مقدم شوم و نماز بخوانم، و ایشان به من اقتدا کنند و حال شرم و خجالت شدیدی به من رخ داده بود. سرانجام دیدم ایشان بر جای خود محکم نشسته و به هیچ وجه من الوجوه تنازل نمی کنند. من هم بعد از احضار ایشان صحیح نیست به اتاق دیگر بروم و فرادی نماز بخوانم. عرض کردم: من بنده و مطیع شما هستم، اگر امر بفرمایید اطاعت می کنم. فرمودند: «امر که چه عرض کنم اما استدعای ما این است». من برخاستم و نماز مغرب را به جای آوردم و ایشان اقتدا کردند و بعد از چهل سال، علاوه بر آن که نتوانستم یک نماز به ایشان اقتدا کنم، آن شب نیز در چنین دامی افتادم. خدا می داند آن وضع چهره و آن حال حیا و خجلتی که در سیمای ایشان، توأم با تقاضا، مشهود بود نسیم لطیف (را شرمنده می ساخت و شدت و قدرتش جماد و سنگ را ذوب می کرد^{۵۰})

۶. شهید قدوسی

در شرح حال این عالم بزرگوار نوشته اند: قدوسی با شهرت طلبی ناسازگار بود و آن را منشأ سقوط انسان می دانست. در تمام عمرش مسئولیت امامت جماعت را نپذیرفت. حتی المقدور، آرام و بدون جلب توجه دیگران به مجالس وارد می شد و در پایین مجلس در بین افراد معمولی می نشست. اهل وعظ و خطابه ی رسمی جز بر اساس احساس وظیفه ی

^{۵۰} مهرتابان، ص ۵۱-۵۲، بخش نخست.

شرعی نبود. کمتر حاضر به مصاحبه های رادیو تلویزیونی و مطبوعاتی می شد، به ویژه اگر قرار بود به توجیه کارها یا دفاع از عملکردهای خویش بپردازد. او می گفت: « از چشم مردم افتادن، بهتر است تا اسیر دام نفس شدن! » صبح پنج شنبه در جلسه ی درس اخلاق قدوسی نشستن کافی بود تا کاخ آمال انسان، فرو ریزد و همه چیز جز خدا را بی بها انگارد. او به صراحت می گفت: « آقایان! اگر آمده اید تا با سواد شوید و بعد به جنگ روحانی شهر و ده خود بروید، امام جماعت شوید تا مردم دستتان را ببوسند و پشت سرتان نماز جماعت بخوانند، اسم و رسم پیدا کنید و به شما سهم امام بدهند؛ تا دیر نشده و مسئولیت تان سنگین نشده است، بروید دنبال کسبی حلال که « خَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَهَ » نشوید.^{۵۱}

ما تا زمانی که با تعریف ها و جلوه ها و زینتها و... حالتان عوض میشود، یعنی اسیر غرایز و شهوات خود و شیطان هستیم و حاکم دل ما هر چیزی هست جز خدا.

برای خدا بخور و بخواب

□ □ پیامبر (ص) به ابوذر می فرمود: ابوذر، باید در هر کاری نیتی پاک داشته باشی حتی در خوردن و خوابیدن.

آیت الله مهدوی کنی فرمودند: در آغاز تحصیل و اوایل طلبگی وقتی خواستم لباسی برای خودم بخرم، پیش شخصی به نام شیخ رجبعلی خیاط رفتم. در آن هنگام چهارده سال داشتم. پارچه را برای ایشان بردم. قدری نشستم ایشان آمدند و گفتند: خوب حالا می خواهی چه بشی؟ گفتم: طلبه. گفت: می خواهی طلبه بشی یا آدم؟ من قدری تعجب کردم که چرا با یک انسان معمم این گونه حرف می زند. سپس گفت: ناراحت نشو! طلبگی خوب

^{۵۱} ادنامه ی شهید قدوسی، ص ۱۳۶.

است. ولی هدفت آدم شدن باشد. به شما نصیحتی می‌کنم فراموش نکن از همین حالا که جوان هستی و آلوده نشده‌ای، هدف الهی را فراموش نکن، هر کاری می‌کنی برای خدا انجام بده. حتی اگر چلوکباب هم خوردی به این قصد بخور که نیرو بگیری و در راه خدا عبادت کنی و این نصیحت را در تمام عمر فراموش نکن.

□[↑] (کیمیای محبت، محمدی ری شهری، ص ۱۷۶-۱۷۷)

آیت‌الله میرباقری:

«قدم اول بندگی این است که خودت را مالک هیچ چیز ندانی. تا وقتی که می‌گویی: دست من! چشم من! گوش من! آبروی من! سواد من! خانه من! همسر من! شغل من! در این صورت، بنده نیستی.

فرموده‌اند شرط اول بنده بودن این است که از خودت خلع مالکیت کنی. چون همه عالم ملک خداست؛ «لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ». اگر کسی برای خودش ملکی قائل شد، یعنی خودش را شریک خدا می‌داند و او دیگر بنده نیست. اولین رکن بندگی این است که از خودت خلع مالکیت کنی و امانات خدا را ملک خودت ندانی. اگر کسی امانت دار خوبی شد و مردم اموالشان را امانت پیش او گذاشتند، او که وارث این امانات نمی‌شود!». (رمضان ۹۲)

i

رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم
می‌فرمایند:

من طلب العلم رياء و سَمَعَه یرید به الدنيا نزع الله برکته و ضیق علیه معیشته و وکله الله الی نفسه و من وکله الی نفسه هلك.

کسی که علم را برای ریا و سمعه بجوید و با آن دنیا را بخواهد، خداوند برکتش را از وی بر می کند و نیازهای زندگیش را بر او تنگ می کند و او را به خودش وا می گذارد و کسی که خداوند او را به حال خودش واگذارد هلاک می شود

یکی از علما می گفت در قم زمانی که گاز نبود و نفت برای سوخت استفاده می شد یه اقایی برای ما نفت می آورد و ما خیلی او را تحویل می گرفتیم. اما وقتی گاز امد دیگه با این آقای نفت فروش سلام و علیک مختصر شد. روزی از من پرسید حاج اقا گاز کشیدید؟ گفتم بله! گفت از احوالپرسی شما متوجه شدم! ناگهان متوجه شدم این همه با ایشان احوالپرسی گرم می کردم بخاطر خدا نبود بخاطر نفت بود!

از چهل حدیث حضرت امام

حدیث دوم

بالسند المتصل الی محمد بن یعقوب ، عن علی بن ابراهیم ، عن ائیه ، عن اءبی المغرا، عن یزید بن خلیفه ، قال : اءبوعبدالله ، علیه السلام : کل رياء شرک . انه من عمل للناس کان ثوابه علی الناس ، و من عمل لله کان ثوابه علی الله . (۶۷)

ترجمه :

به سند مذکور، یزید بن خلیفه از حضرت صادق ، علیه السلام ، نقل می کند که فرمود: هر ریایی شرک است . همانا کسی که کار کند برای مردم ، می باشد ثواب او بر مردم ، و کسی که عمل کند برای خدا، می باشد ثواب او بر خدا.

در معنی ریا و درجات آن

شرح بدان که ریا عبارت از نشان دادن و وانمود کردن چیزی از اعمال حسنه یا خصال پسندیده یا عقاید حقه است به مردم ، برای منزلت پیدا کردن در قلوب آنها و اشتهار پیدا کردن پیش آنها به خوبی و صحت و امانت و دیانت بدون قصد صحیح الهی . و آن تحقق پیدا می کند در چند مقام :

مقام اول و آن دارای دو درجه است : اول آنکه اظهار عقاید حقه و معارف الهیه کند برای اینکه اشتهار به دیانت پیدا کند و منزلت در قلوب پیدا نماید. مثل اینکه بگوید: من کسی را جز خدا مؤثر در وجود نمی دانم . یا اینکه : من به غیر خدا توکل به کسی ندارم . یا بالکنایه و اشاره خود را معرفی کند به عقاید حقه . و این طور دوم رایجتر است . مثلاً صحبت توکل یا رضای به قضای الهی پیش آمد می کند، شخص مرائی با یک آه یا یک سر تکان دادن خود را در سلک آن جمعیت محسوب می دارد.

درجه دوم آنکه عقاید باطله را از خود دور کند و نفس خود را از آن تزکیه کند به قصد جاه و منزلت در قلوب ، چه به صراحت لهجه باشد یا به اشاره و کنایه .

مقام دوم و در آن نیز دو مرتبه است : یکی آنکه اظهار خصال حمیده و ملکات فاضله نماید.

و یکی تبری از مقابلات آنها نماید و تزکیه نفس کند بدان غرض که معلوم شد.

مقام سوم ریای معرفت پیش فقها، رضوان الله علیهم ، است ، دارای همین دو درجه است : یکی آنکه اتیان به عمل و عبادت شرعی کند یا اتیان به راجحات عقلی نماید به قصد ارائه به مردم و جلب قلوب ، چه آنکه ذات عمل را به قصد ریا کند، یا کیفیت ، یا شرط، یا جز آن را، به طوری که در کتب فقهیه معترض اند.(۶۸)

دیگر آن که ترک عملی کند به همان مقصود. و ما در این اوراق شرح بعضی از مفاصد هر یک از این سه مقام را بیان می کنیم . آنچه به نظر می رسد از برای علاج آن اشاره می نمایم به طریق اختصار.

مقام اول : ریا در عقاید

فصل ، بحث در حقیقت ریا

بدان که ریا در اصول عقاید و معارف الهیه از جمیع اقسام ریایها سخت تر و عاقبتش از همه بدتر و ظلمتش از تمام ریایها بیشتر و بالاتر است . صاحب این ریا اگر در واقع معتقد به آن امری که ارائه می دهد نباشد، از جمله منافقین است که مخلد در نار و هلاک ابدی از برای اوست ، و عذابش اشد عذابهاست . و اگر معتقد باشد ولی برای اینکه در قلوب مردم رتبه و منزلت پیدا کند اظهار می کند، این شخص گرچه منافق نیست ولی این ریا باعث می شود که نور ایمان از قلب او برود، و ظلمت کفر به جای آن در قلب وارد شود، زیرا که این شخص گرچه در اول امر مشرک است به شرک خفی ، زیرا که معارف الهیه و عقاید حقه را که خالص باید باشد از برای خدا و صاحب آن ذات مقدس حضرت حق است به مردم تحویل داده و غیر را در آن شرکت داده و شیطان را در آن متصرف نموده و این عمل قلبی از برای خدا نبوده - ما در یکی از فصول (۶۹) بیان می کنیم که ایمان از اعمال قلبیه است نه مجرد علم ، کما اینکه در این حدیث شریف می

فرماید: هر ریایی شرک است . ولیکن این فجیعه موبقه و این سریره مظلمه و این ملکه خبیثه بالاخره کار انسان را منجر می کند به اینکه خانه قلب مختص به غیر خدا شود، و کم کم ظلمت این رذیله اسباب می شود که انسان بی ایمان از دنیا برود، و این ایمان خیالی که دارد صورت بی معنی و جسد بی روح و پوست بیمغزی است و مورد قبول خدای تعالی نشود. کما اینکه اشاره به این فرموده در حدیثی که در کافی شریف از علی بن سالم نقل می کند. قال : سمعت ابا عبدالله ، علیه السلام ، يقول : قال الله عزوجل : انا خیر شریک ، من اشرک معی غیری فی عمله ، لم اقبله الا ما کان لی خالصا.(۷۰) یعنی راوی گفت : شنیدم حضرت صادق ، علیه السلام ، می فرمود: خدای تعالی گفت : من بهترین شریک هستم . کسی که با من شریک قرار دهد غیر مرا در کاری که کرده است ، قبول نکنم او را مگر آنکه برای من خالص باشد.

و معلوم است اعمال قلبیه در صورت خالص نبودن مورد توجه حق تعالی واقع نشود، و او را نپذیرد و به شریک دیگر واگذار فرماید که آن شخصی است که برای نشان دادن به او عمل می شود، پس اعمال قلبیه مختص به آن شخص می شود، و از حد شرک بیرون رفته به کفر محض وارد می شود. بلکه می توان گفت این شخص نیز از جمله منافقین است : همان طور که شرکش خفی است ، نفاکش نیز خفی است . بیچاره گمان کرده مؤ من است ولی مشرک است در اول امر، و در نتیجه منافق است ، و عذاب منافقین را باید بچشد. و وای به حال کسی که کارش به نفاق منجر شود.

فصل ، در بیان آنکه علم غیر از ایمان است

بدان ایمان غیر از علم به خدا و وحدت ، و سایر صفات کمالیه ثبوتیه و جلالیه و سلبیه ، و علم به ملائکه و رسل و کتب و یوم قیامت است . چه بسا کسی دارای این علم

باشد و مؤ من نباشد: شیطان علم به تمام این مراتب به قدر من و شما هست و کافر است . بلکه ایمان یک عمل قلبی است که تا آن نباشد ایمان نیست . باید کسی که از روی برهان عقلی یا ضرورت ادیان چیزی را علم پیدا کرد به قلب خود نیز تسلیم آنها شود، و عمل قلبی را، که یک نحو تسلیم و خضوعی است و یک طور تقبل و زیر بار رفتن است ، انجام دهد تا مؤ من گردد. و کمال ایمان اطمینان است . نور ایمان که قوی شد، دنبالش اطمینان در قلب حاصل می شود. و تمام اینها غیر از علم است . ممکن است عقل شما به برهان چیزی را ادراک کند، ولی قلب تسلیم نشده باشد و علم بیفایده گردد. مثلاً شما به عقل خود ادراک کردید که مرده نمی تواند به کسی ضرر بزند و تمام مرده های عالم به قدر مگس حس و حرکت ندارند و تمام قوای جسمانی و نفسانی از او مفارقت کرده ، ولی چون این مطلب را قلب قبول نکرده و تسلیم عقل نشده شما نمی توانید با مرده شب تاریک به سر برید. ولی اگر قلب تسلیم عقل شد و این حکم را از او قبول کرد، هیچ این کار برای شما اشکالی ندارد. چنانچه بعد از چند مرتبه اقدام قلب تسلیم شده دیگر باکی از مرده نمی کند.

پس ، معلوم شد که تسلیم ، که حظ قلب است ، غیر از علم است ، که حظ عقل است . ممکن است انسان به برهان عقلی اثبات صانع تعالی و توحید او و یوم معاد و دیگر از عقاید حقه نماید، ولی این عقاید را ایمان نگویند و او را مؤ من حساب نکنند، و در جمله کفار یا منافقین یا مشرکین باشد. منتها امروز چشم دل شما بسته است و بصیرت ملکوتی ندارید، این چشم ملکی ادراک نمی کند، وقتی کشف سریره شد و سلطنت حقه الهیه بروز کرد و طبیعت خراب شد و حقیقت به پا گردید، ملتفت می شوید مؤ من به خدا نبودید، و این حکم عقل به ایمان مربوط نبود. تا لا اله الا الله با قلم عقل بر لوح صافی قلب نگاشته نشود، انسان مؤ من به وحدت خدا نیست . و وقتی این کلمه طیبه الهیه در قلب وارد شد. سلطنت قلب با خود حق تعالی می شود، مو دیگر انسان کس

دیگر را مؤثر در مملکت حق نمی داند و از کسی دیگر متوقع جاه و جلال نیست و منزلت و شهرت را پیش دیگران طالب نمی شود، پس قلب ریاکار و سالوس نمی شود. پس، اگر در قلب ریا دیدید، بدانید قلب شما تسلیم عقل نشده و ایمان در دل شما نورافکن نگردیده، و دیگری را اله و مؤثر عالم می دانید نه حق تعالی را، و شما در زمره منافقین یا مشرکین یا کفارید.

فصل، در وخامت امر ریا

هان ای شخص مرائی که عقاید حقه و معارف الهیه را بدست دشمن خدای تعالی، که شیطان است، سپردی و مختصات حق تعالی را به دیگران دادی، و آن انواری که روشنی بخش روح و قلب و سرمایه نجات و سعادت ابدی و سرچشمه لقاء الهی و بذر جوار محبوب است مبدل به ظلمات موحشه و شقاوت و هلاک ابدی و سرمایه بعد از ساحت قدس محبوب و دوری از لقاء حضرت حق تعالی کردی، مهیا باش از برای ظلمتهایی که نور در دنبال ندارند و تنگنایی که گشایشی ندارد و امراضی که شفاپذیر نیست: مردنی که حیات ندارد. آتشی که از باطن قلب ظهور کند و ملکوت نفس و ملک بدن را بسوزاند - چنان سوزاندنی که خطور در قلب من و تو نکرده، چنانچه خدای تعالی خبر می دهد در کتاب منزل خود در آیه شریفه نار الله الموقده التي تطلع علی الافئدة. (۷۱) از وصف آتشی که (آتش خدا) استیلای بر قلوب پیدا می کند و قلوب را می سوزاند. هیچ آتشی قلب سوزان نیست جز آتش الهی.

اگر فطرت توحید از دست رفت، که فطره الله است، و به جای آن شرک و کفر جایگزین شد، دیگر شفاعت شافعین نصیب انسان نشود، و انسان مخلد در عذاب است - آن هم چه عذابی؟ عذابی که از قهر الهی و غیرت ربوبی بروز کند.

پس ای عزیز، برای یک خیال باطل ، یک محبوبیت جزئی بندگان ضعیف ، یک توجه قلبی مردم بیچاره ، خود را مورد سخط و غضب الهی قرار مده ، و مفروش آن محبت‌های الهی ، آن کرامت‌های غیر متناهی ، آن الطاف و مراحم ربوبیت را به یک محبوبیت پیش خلق که مورد هیچ اثری نیست و از او هیچ ثمری نبری جز ندامت و حسرت . وقتی دستت از این عالم کوتاه شد، که عالم کسب است ، و عملیات منقطع گردید، دیگر پشیمانی نتیجه ندارد و رجوع بیفایده است .

امام خمینی به فرزندشان می فرمود:

هیچ گاه به عمل خود به چشم رضا منگر که اولیای خلّص چنین بودند و خود را لا شیء می دیدند و گاهی حسنات خود را از سیئات می شمردند.

✨ ✨ اخلاص، کارها را آسان می کند

🍃 امام حسین(ع) در روز عاشورای خونین کربلا، هر وقت با منظره رقت بار و دل خراش و سخت روبرو می شد (مانند شهادت علی اصغر و...) می فرمود: هَوْنٌ عَلَيَّ مَا نَزَلَ بِي أَنَّهُ بَعِثَ اللَّهُ: «همین که می دانم این امور در برابر دید پروردگار انجام می گیرد (و برای خدا است) تحملش برایم آسان است

عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لِلْمُرَائِي ثَلَاثَ عَلَامَاتٍ يَنْشُطُ إِذَا كَانَ عِنْدَ النَّاسِ وَ يَكْسِلُ إِذَا كَانَ وَحْدَهُ وَ يُحِبُّ أَنْ يُحْمَدَ فِي جَمِيعِ أُمُورِهِ

ترجمه : ریاکار سه نشان دارد پیش مردم شادمان است و چون تنها باشد ناخوش است و میخواهد در همه کارهایش ستایش شود - نهج الفصاحة مجموعه کلمات قصار حضرت رسول ص، ص: ۶۳۵

عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَا تَقَرَّبَ الْعَبْدُ إِلَى اللَّهِ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنْ سُجُودٍ خَفِيِّ

ترجمه : بنده با هیچ چیزی برتر از سجده نهان بخدا نزدیک نمی‌شود - نهج الفصاحة
مجموعه کلمات قصار حضرت رسول ص، ص: ۶۸۹

شود بنده از سجده‌های نهان مقرب به پیش خدایش چنان

که نتواند از هیچ راه دگر شود او به داد ار نزدیکتر

أَحَبُّ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ الْأَتْقِيَاءُ الْأَخْفِيَاءُ

. محبوبترین بندگان در پیش خدا پرهیزگاران گمنامند

مجموعه ورام ج ۱ ، ص ۵

پیامبر خدا ص: پاداش در مقابل خلوص است و عمل به نیت وابسته است.

ریاء :

بسیار اتفاق می افتد که شخص ریاکار خودش هم ملتفت نیست که ریا در اعمال او رخنه کرده و اعمالش ریایی و ناچیز است.

مثلا تحصیل علم دیانت، که از مهمات اطاعات و عبادات است، انسان گاهی مبتلا میشود در این عبادت بزرگ به ریا در صورتیکه خودش هم اصلا ملتفت نیست.

انسان میل دارد در محضر علماء و روسا و فضلا مطلب مهمی را حل کند بطوری که کسی دیگر حل نکرده باشد و خود او منحصر باشد به فهم آن ، و هر چه مطلب را بهتر بیان کند و

جلب نظر اهل مجلس بنماید، بیشتر مبتهج و مسرور است، و هر کس با او طرف شود میل دارد بر او غلبه کند و او را در بین جمعیت خجل و سر افکنده کند و حرف خود را حق یا باطل به حلق خصم فرو ببرد، و بعد از غلبه یک نحو حالت تدلل و فضل فروشی در خود ادراک می کند، اگر یکی از روءسا هم تصدیق کند نور علی نور میشود.

بیچاره غافل از آنکه اینجا در نظر علما و فضلا موقعیت پیدا کرده ولی از نظر خدای آنها و مالک الملوک همه عالم افتاده، در ضمن این ریا مخلوط به چندین معصیت دیگر هم بود مثل رسوا کردن و خوار نمودن مومن، اذیت کردن برادر ایمانی، گاهی جسارت کردن و هتک کردن از مومن، که هر یک از آنها برای جهنمی کردن انسان خود مستقل اند.

امام خمینی ره

چهل حدیث ص ۴۹

برای حضرت علی مهمان آمد . پدر و پسری بودند. علی ع دست پدر را شست و امام حسن ع دست پسر را

علی ع در جنگ خندق وقتی خواست سر عمرو بن عبدود را جدا کند...
چون علی ع در حال روکوع، با اخلاص انگشت را صدقه داد ایه ولایت نازل شد
ایه اله نجفی پارو بدست می گرفت و راه منزل تا حرم را باز میکرد
ایشان سالی یکی دوبار گداها را منزل می برد و به آنها غذا می داد و کفش آنها را خود جفت می کرد

وقتی وارد حرم میشد خود را بر زمین می انداخت و به فرزنداناش می فرمود اگر می خواهید بجایی برسید درمقابل این اهل بیت متواضع باشید

گویند شخصی به کارگزارانش گفت اگر نماز بخوانید حقوق بیشتری می دهم...

شیخ عباس قمی نماز عشا را رها کرد و رفت

محمد تقی بافقی برای خدا، خانواده شاه را امر بمعروف کرد..

داستان عابد زنبیل باف

وقتی حضرت علی ع شهید شد تازه مساکین فهمیدند ان شخصی که برای انها بطور

ناشناس غذا می آورد حضرت علی ع بوده

ملاهادی سزواری گداها و کورها رو دعوت می کرد و..

چهره ریا کارها

۱- رضاخان در ابتدا دسته عزاداری قزاق را راه می انداخت! ولی بعد که قدرتش کامل شد

عزاداری را ممنوع کرد!

۲- بنی العباس با شعار الرضا من آل محمد خود را به عنوان اهل بیت پیامبر اسلام (صلی الله

علیه و آله و سلم) به مردم به ویژه خراسانیان معرفی کردند

۳- محمد رضا پهلوی حرم امام رضا می رفت ولی اصلاً خدا و قرآن و اهل بیت را قبول نداشت!

۴-

سید نعمت الله جزایری از شاگردان علامه محمد باقر مجلسی درباره حالات او می نویسد : چندین سال با ایشان مصاحبت داشته و شب و روز با وی بودم در این مدت طولانی هیچ عمل مباحی از او ندیدم تا چه رسد به مکروهات! زیرا علامه از فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود : (ولیکن فی کل شیئ نیه حتی النوم و الاکل) (باید برای هر چیزی قصد قربت نمود حتی در خواب و خوردن) پیروی می نمود و تمام افعال و اعمال او اطاعت و عبادت بود^{۵۲}.

مرحوم ملا عبدالله شوشتری

او خطاب به پسرش می فرماید : پسر من! از آن هنگام که

اساتیدم ، به من فرمودند به رأی خودت عمل کن و اجازه اجتهادم دادند ، تاکنون مرتکب کار مباح و مکروه نشده ام ، حتی در مورد خوردن ، آشامیدن ، خواب و ...^(۱)

(۱) گلشن ابرار : ص ۱۰۶ .

شیخ ابوالقاسم قمی

^{۵۲}(۱) نور علم دوره سوم شماره ۱۲ .

نقل شده است که حاج شیخ ابوالقاسم قمی روزی برای اقامه نماز جماعت به مسجد تشریف آورد و جمعیت زیاد شرکت کنندگان او را خوشحال نمود . همین امر باعث شد که قبل از انجام نماز به منزل بازگشت^(۵۳) .

ملا عبدالله شوشتری

نویسنده کتاب «حدائق المقریین» می نویسد : روزی ملا عبدالله به دیدن شیخ بهایی رفت . ساعتی با وی به گفتگو پرداخت در این موقع صدای اذان بلند شد . شیخ بهایی فرمود : در همین جا نماز بخوانید تا ما هم به شما اقتدا کنیم و از فیض جماعت بهره مند گردیم . ملاعبدالله مقداری تأمل کرد . سپس از جا برخاسته بدون آن که در منزل شیخ نماز بخواند به خانه خود رفت . یکی از دوستان مخلص که حضور داشت پرسید : شما با این که مقیدید نماز را اول وقت بخوانید چرا خواسته شیخ را اجابت نکردید و همانجا نماز نخواندید؟

پاسخ داد : در آن موقع که شیخ چنین پیشنهادی کرد با خود فکر کردم؛ آیا هرگاه شیخ بهایی پشت سر من نماز بخواند تغییری در من ایجاد نمی شود . دیدم چنان نیست که نفس من تغییری در خود احساس نکند . لذا نماز نخوانده از خانه او بیرون رفتم .

دستش را گرفت و به صحرا برد!

مرحوم مقدس اردبیلی و مخالفت با هوای نفس

در مجلسی ، مرحوم ملا عبدالله تستری از مرحوم مقدس اردبیلی مسئله ای را سؤال کرد مقدس فرمود : بعدا می گویم .

^{۵۳} نور علم دوره سوم ش ۱۰ .

پس از اتمام مجلس دست تستری را گرفت و از مجلس بیرون آورد . و رفتند به صحرا و در انجا جواب مسئله را شرح داد .

ملا عبدالله گفت : چرا این مطالب را در مجلس نفرمودید .

مقدس فرمود : اگر در آنجا در حضور مردم صحبت می کردیم شاید مایه نقصان من و تو می شد چون هر یک خواهان پیروزی خود بودیم و این نفس سرکش استفاده سوء می نمود و از شائبه ریا و خود خواهی خالی نبود و گناهکار می شدیم ولی الآن در این

بیابان جز من و تو و خدا کسی اینجا نیست ریا و شیطان و نفس هیچ گونه دخالتی ندارند!

آیه الله سید هادی میلانی

اخلاص و خدایینی یکی دیگر از اوصاف معنوی آیه الله میلانی بود و در این خصوص چنان عمل می کرد که گویی خدا را در همه کارهایش را آشکارا مشاهده می کند . هیچ گاه نمی شد که وسوسه و خودنمایی در کارهایش راه یابد با اینکه در عصر خود از مراجع بزرگ و جامع الشرایط تقلید بود ، اما همیشه می فرمود : من راضی نیستم که نام مرا ببرید! در یک کلام از ظاهرسازی و شهرت نمایی گریزان بود .

ایه الله علی محمد بروجردی

ترسیدم نکنه دنیا به ما رو کرده باشد

روزی در مدرسه طلبه هایی را که تازه مقدمات می خواندند جمع کرد و به آنها گفت : من تا ده روز به شما درس می دهم وقتی به ایشان اعتراض شد ، پاسخ داد: این نفس خبیث

است . وقتی بزرگانی در درس خارج من جمع می شوند، دیدم خودم را گم می کنم ،
 ترسیدم که نکند دنیا به ما رو کرده باشد!
 به مناسبتی امام جماعت های دیگر نمازشان را تعطیل کرده همه در جماعت او شرکت
 کردند ، بعد از نماز جمعیت زیادی پشت ایشان راه افتاد . فرزندش به او گفت : آقا جان !
 آقای بروجردی هم در قم چنین نمازی نخوانده ! ایشان به گریه افتاد و گفت : گول این
 جمعیت را نخور ، با خدا بساز ، این جمعیت با یک پیش ، پیش می آید و با یک کیش می
 رود . و این چنین همواره پاسبان دلش بود

با نام حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها در قفل حجره را باز کرد
 یکی از طلاب کلید حجره را گم کرده بود مرحوم کشمیری آمدند و با گفتن یا فاطمه زهرا
 ، قفل باز شد

:

اگر شما مخلص هستید، چرا چشمه های حکمت از قلب شما بر زبان جاری : Hlhl oldkd
 نشده، با اینکه چهل سال است به خیال خود قربه الی الله عمل می کنید

مگر در حدیث وارد نشده که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود: کسی که چهل روز
 برای خدا اخلاص ورزد چشمه های حکمت از قلبش بر زبانش جاری می گردد

پس بدان اعمال ما برای خدا نیست و خودمان هم ملتفت نیستیم و درد بی درمان همین
 جاست .

:منبع: ۷

چهل حدیث، ج ۲، ص ۵۳

حجۃ الاسلام و المسلمین آقای مولانا واعظ بروجردی نقل کرد آقای ضیاء الحق نواده مرحوم حکیم سبزواری که یک روز درویشی آمد به در منزل جد ما مرحوم حاج ملا هادی سبزواری مقداری روغن طلب کرد، نوکر مرحوم سبزواری رفت خانه را گشت روغن پیدا نکرد و به درویش گفت: روغن نداریم

درویش گفت: در اتاق فلان در فلان طاقچه در میان شیشه تقریباً دو سیر روغن دارید آن را برای من بیاورید، نوکر رفت دید به همان نشانیها روغن هست آمد نزد حکیم و داستان درویش و غیبگوئی او را شرح داد حکیم بدون هیچ توجهی به این داستان عجیب اجازه داد که روغن را به درویش بدهند

چون درویش رفت من آمدم نزد جدم عرض کردم: شما چرا به درویش اعتنائی نکردید با اینکه او چنین قدرتی داشت که مانند حضرت عیسی می دانست که در خانه ما چه چیزها و در کجا هست خوب او را می خواستید و با او مذاکره می کردید. حکیم سبزواری نگاهی به من کرد و فرمود: فرزندم برو درس بخوان تا چیز فهم شوی اینکه من به او اعتنا نکردم جهتش این بود که او می خواست علم خود را به رخ من بکشد که من نیز چنین توانائی دارم و گرنه کسی که چنین قدرتی دارد نیازی به دو سیر روغن ندارد کسی که می خواهد قدرت خود را به رخ دیگران بکشد قابل اعتنا و توجه نیست!

خدا به موسی گفت دفعه بعد امدی با خودت کسی رو بیاور که از او پایین تر باشه!...

شخصی گفت برا سلامتی امام زمان و آیه الله بروجردی صلوات...

امام فرمود من قرآن امضا کنم؟....

علامه حسن زاده می فرماید :

بنده حدود سی سال پیش صحبتی داشتم با یک ریاضیدان معروف تا که بحث کشید به یک شکل هندسی قطاع .

من از او، به خاطر غرض الهی که در نظرم داشتم ، سؤال کردم : عزیز من ! از این شکل چند حکم هندسی می توان استفاده کرد ؟

گفت : شاید هفت تا ده تا حکم .

گفتم : مثلاً بیست تا چطور ؟

گفت : شاید. ممکن است .

گفتم : دویست تا چطور ؟ به من نگاه می کرد که آیا دویست حکم هندسی می توان از آن استنباط کرد و توقف کرد.

گفتم : دویست هزار چطور ؟ خیال می کرد که من سر مطایبه و شوخی دارم و به مجاز حرف می زنم . بعد به او گفتم : آقا ! این خواجه نصیر الدین طوسی کتابی دارد به نام کشف القناع عن اسرار شکل القطاع .

و جناب خواجه از این شکل ، چهارصد و نود و هفت هزار و ششصد و شصت و چهار حکم هندسی استنباط کرده ؛ یعنی قریب نیم میلیون. شکل هندسی قطاع ؛ بعد به او گفتم : این خواجه نصیر طوسی که راجع به یک شکل هندسی ، یک کتاب نوشته و قریب پانصد هزار حکم از آن استنباط کرده ، شما آن کتاب و خود خواجه را می شناسی ؟ گفت : نخیر.

بعد راجع شخصیت خواجه صحبت کردیم و به او گفتیم : این خواجه وقتی که در بغداد حالش دگرگون شد و دید دارد از این نشانه به جوار الهی ارتحال می کند، وصیت کرد:

مرا از کنار امام هفتم ، باب الحوائج الی الله ، از این معقل و پناهگاه بیرون نبرید و در عیبه به خاک بسپارند و روی قبر در پیشگاه امام هفتم ؛
مثلاً نوشته نشود، آیت الله علامه، این امام است ، حجه الله . قرآن ناطق و امام ملک و ملکوت است . روی قبر من بنویسید :
وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ . ؛و سگ آنها، دست های خود را بر دهانه غار گشوده بود،(سوره کهف، ایه ۱۸) مربوط به حکایت اصحاب کهف و سگ آنها است که در دم غار نشسته است»

و این عالمی است صاحب این همه کتاب در حکمت ، فلسفه ، عرفان ، ریاضیات ، فقه و اصول ، علوم غریبه ، معماری و مهندسی و بنا کننده رصدخانه مراغه و صاحب زیج ایلخانی و بالاخره خواجه نصیر الدین طوسی و استاد بشر و استاد کلّ فی الكل .
اما در پیشگاه امام هفتم این طور وصیت می کند که روی قبرش بنویسند.

مرنج و مرنجان

:آقای آخوند از آقای نخودکی خواست که او را موعظه کند. آقای نخودکی گفت

. مرنج و مرنجان

آقای آخوند گفت: مرنجان را فهمیدم؛ یعنی کسی را #اذیت نکنم. ولی مرنج یعنی چی؟
چطور می توانم ناراحت نشوم؟ مثلاً وقتی بفهمم کسی مرا غیبت کرده یا فحش داده چطور
* :می توانم نرنجم؟! *آقای نخودکی گفت
علاج آن است که خودت را #کسی ندانی. اگر خودت را کسی ندانستی دیگر نمی رنجی!

وقتی به شیخ انصاری گفتند تو مرجع شدی.....

ایه الله سید حسین قمی مرجع شد به یارانش گفت حرم برویم و من دعا می کنم شما امین بگوئید...

آیه الله سید محمد فشارکی

هنگامی که پس از رحلت میرزای شیرازی اول، برای قبول مرجعیت به آیه الله سید محمد فشارکی رحمه الله مراجعه کردند فرمود:

من شایسته ی مرجعیت نیستم، زیرا ریاست دینی و مرجعیت اسلامی به غیر از علم فقه، امور دیگری لازم دارد از قبیل: اطلاع از مسائل سیاسی و شناختن موضع گیری های درست در هر کار. و اگر من در این امر دخالت کنم، به تباهی کشیده می شود، برای من غیر از تدریس کار دیگری جایز نیست.

و بدین گونه مردم را ارجاع داد به میرزا محمد تقی شیرازی^{۵۴})

حالا بر می گردم تا هنگامی که اخلاص اولیه را بیابم

منقول است که مرحوم حاجی سبزواری (رضوان الله علیه) برای عیادت بیماری می رفت و عده ای هم با او بودند . نزدیک منزل بیمار که رسید ، برگشت و نرفت . اطرافیان پرسیدند : آقا چرا تا این جا آمدید و حالا بر می گردید؟ آقا جواب داد : که خطوری به قلبم کرد که بیمار وقتی مرا ببیند ، از من خوشش خواهد آمد و می گوید که سبزواری ، چه انسان والا و

^{۵۴} | الفوائد الرضویة، ص ۵۹۴، به نقل از بیدارگران اقالیم قبله، ص ۱۲۶-۱۲۷.

بزرگی است که به عیادت من بیمار آمده است . حالا بر می گردم تا هنگامی که اخلاص
اولیه را بیابم و تنها برای خدا به عیادت بیمار بیایم

در محضر استاد

ص ۳۲

...عمدا منبر نامرتب و بد رفتم برای روحیه ی دادن به طلبه ی مبتدی

مرحوم حاج شیخ محمد حسن معزی تهرانی نقل می کنند: « جلسه روضه و توسلی در خانه
یکی از مومنین برپا بود. آن مجلس، چند واعظ و روضه خوان داشت. آقا شیخ مرتضی زاهد
نیز یکی از واعظهای آن مجلس بود. یار و همراه ایشان آیت الله حاج میرزا عبدالعلی
تهرانی نیز در آن جلسه حاضر بود

از قدیم رسم بود ریش سفیدهای وعظ و منبر، در انتهای مجالس سخنرانی کنند؛ اما آن
روز آقا شیخ مرتضی زاهد این رسم را بر هم زد

او آن روز اولین نفری بود که بر بالای منبر رفت و شروع به صحبت کرد. در آن جلسه
صحبتهای او با جلسه های دیگرش بسیار متفاوت بود

در واقع، صحبتهای او ضعیف و نامرتب بود و نمی توانست برای مردم جذاب و دلنشین
باشد!

حاج میرزا عبدالعلی تهرانی از این منبر بسیار تعجب کرده بود. با توجه به شناختی که از
آقا شیخ مرتضی زاهد داشت، حکمت و دلیلی برای این منبر می دید

بعد از مجلس، با اصرار از آقا شیخ مرتضی زاهد خواهش کرد تا علت و فلسفه این صبتهای نامرتب را تعریف نماید.

آقا شیخ مرتضی زاهد بعد از اصرار حاج میرزا عبدالعلی تهرانی می فرماید: « راستش امروز در این مجلس یک آقای قرار بود به منبر برود

.این آقا بعد از مدتی تحصیل در حوزه علمیه قم، تازه به تهران بازگشته است

ایشان شاید هنوز در بیان منبر به خوبی مسلط و توانا نشده باشد. به همین خاطر من سعی کردم صحبت‌هایم زیاد جذاب نباشد تا ان شاء الله بعد از صحبت‌های من، صحبت‌های این آقای تازه کار برای مردم دلنشین تر و چشمگیرتر جلوه کند، تا یک تشویق و القای روحیه ای برای ایشان شده باشد.

تحولی عظیم با چله اخلاص

علامه طباطبایی می فرمودند: «حدیث: من أخلص لله أربعين صباحاً، فجرَّ الله ينابيع الحكمة من قبله علی لسانه: هر کس چهل روز خود را برای خداوند خالص کند، خداوند چشمه های حکمت را از دلش بر زبان وی جاری و روان می کند.» را خواندم و تصمیم گرفتم بدان عمل کنم. پس از آن چله، هرگاه اندیشه و تصور گناهی به ذهنم می آمد، ناخودآگاه و بی فاصله از ذهنم می رفت.»^{۵۵}

شیخ تارک الصلاة

کسی می گفت: یکی از طلاب حوزه علمیه مشهد مشهور بود که تارک الصلاة است، لذا در میان طلاب، بسیار بسیار منفور شده بود، بلکه منفوریت او از میان طلاب تجاوز کرده بود و به دگران رسیده بود. همه از وی بد می گفتند و مورد اشمئزاز عمومی قرار گرفته بود.

بعد از چندین شبی در جایی با او میهمان بودیم، پس از صرف شام به علتی میهمانان همان جا ماندند و خوابیدند و نتوانستند به خانه‌های خود بروند.

هنگامی که چراغ خاموش شد و همگی به خواب رفتند، من هنوز بیدار بودم و خوابم نبرده بود، ناگهان صدای ریزش قطرات آب را شنیدم. سر از لحاف بیرون کرده تا ببینم از کجاست، دیدم صدا از گوشه اتاق است. دقت کردم، دیدم شیخ تارک الصلاة به وضو گرفتن مشغول است، بسیار تعجب کردم ولی دم نزدم.

شیخ وضو گرفت و به عبادت برخاست. تا صبح اشتغال به تهجد و عبادت داشت. در دل شب، حال خوشی داشت. من عبادت او و حال او را بدون آن که خودش ملتفت شود، می‌نگریستم. هنگامی که سپیده صبح زد، شیخ اذانی بگفت و نماز صبح را به جا آورد و سپس بخوابید. نزدیک طلوع آفتاب بود که رفقا از خواب برخاستند و آماده برای خواندن نماز صبح گشتند. به یکدیگر می‌گفتند: شیخ را بیدار کنیم نماز بخواند. یکی فحشی به شیخ داد و گفت: ولش کنید. بالاخره شیخ را بیدار کردند. شیخ برخاست و گفت: می‌روم در مدرسه نماز می‌خوانم و از خانه بیرون شد، در صورتی که چند دقیقه‌ای بیش‌تر به طلوع آفتاب نمانده بود و شیخ قبل از طلوع آفتاب به مدرسه نمی‌رسید و این نکته بر همه روشن بود. رفقا از شیخ به بد گویی مشغول شدند و از او ابراز انزجار می‌کردند. من به آنان چیزی نگفتم تا شیخ را ببینم. نزدیک ظهر، شیخ را در صحن مطهر امام رضا علیه السلام دیدم. به او گفتم: شیخ این چه بازی است؟! چرا چنین می‌کنی؟! گفت: مگر چه شده؟ گفتم: من دیشب بیدار بودم و هر چه کردی دیدم. اشک از دیدگان شیخ جاری شد و دانست که سرش فاش شده است. اشاره‌ای به قبر مقدس امام هشتم علیه السلام کرد و مرا به آن حضرت سوگند داد که تا او زنده است، داستانش را برای کسی ذکر نکنم. چیزی نگذشت که از دنیا رفت و مردمش همچنان او را تارک الصلاة می‌پنداشتند!